



عاقبت سلطانی محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون (مقابل صفحه ۴۰)



این گونه فرمانها داشتند آنها را پیش او بردند ، جلال الدین همه را تصدیق کرد ، مثلاً کسی که از سلطان کارد یادستاری علامت تفویض منصب یا ملکی داشت جلال الدین آنرا میبوسید و حکم آورنده آنرا با مضا میرساند . هنگامیکه در جزیره اجل او رسید شمس الدین محمود بن یلاغ جوش و مهتر مهتران مقرب الدین رئیس فرآشان او را شستند و خون چیزی برای جامه مرک او در دسترس نبود شمس الدین محمود مزبور بپراهن خود را باین مصرف رساند و او را در سال ۶۱۷ در آن جزیره بظاک سپردند .

(ترجمه از سیره جلال الدین تألیف محمد منشی نسوی ص ۴۷-۴۸ بانندک تصرف)

در موقعیکه سلطان جلال الدین بر ایران مسلط شد حکم داد تا استخوانهای خوارزمشاه را از جزیره آبسکون بقلمه آردهین (۱) انتقال دادند (۲) ولی بعد از قتل او بامر پسر چنگیز خان او گدای قازان مغول آنها را از آن قلعه نیز بیرون آورده سوختند .

واقعه خوارزم و فتح آن در ۶۱۸ . - اگر چه عمده توجه چنگیز بتعقیب سلطان

محمد خوارزمشاه و استیصال و حاقمه کار او بود ولی استیلائی بر پایتخت خوارزمشاهیان و دست یافتن بر ترکان خاتون مادر سلطان و سایر امرای او نیز از اموری بود که انجام آنها را خان مغول بهمه جهت لازم میشمرد .

شهر جرجانیه یا اورگنج یا گرگانج کرسی خوارزم در این تاریخ یکی از پرجمعیت ترین و آباد ترین بلاد اسلامی بود و مرکز علم و ادب و بحث و درس بشمار میرفت ، مدارس و کتابخانه های بزرگ داشت و از عهد اتسخوارزمشاه بیعد مرکز اجتماع شعرا و ادبا و دانشمندان شد و از خراسان و ماوراءالنهر و عراق اهل علم و ادب بآن شهر روی می کردند .

از این گذشته جرجانیه از طرفی بر سر راه تجارتی بین جرجان و ممالک طایفه خزر و دشت قفقاز و جنوب روسیه حالیه قرار داشت و از طرفی دیگر با ماوراءالنهر و کاشغر و چین مربوط بود و از هر طرف بازرگانان بآن شهر میآمدند و باعث رونق بازار های آن میشدند .

شهاب الدین یاقوت حموی که در سال ۶۱۶ هجده ماه قبل از تسلط مغول بر جرجانیه در آن شهر بوده میگوید : هرگز شهری باین آبادی ندیده ام ، آبادیها بیکدیگر متصل و دهات چسبیده بهم است و از کثرت خانه و قصرهایی که دریا بان بنا شده و انبوهی درخت کسبکه از میان روستاها میگذرد آنها را با بازارها نمیتواند فرق کند ؛ گمان نمیکند در دنیا از جهت بزرگی و کثرت غیر توانگری مردم و دین داری شهری نظیر خوارزم موجود باشد .

(۱) رجوع کنید بصفحه ۳۸ از همین کتاب (۲) جلال الدین میخواسته در اصفهان مدرسه ای بسازد

و نهش پدر را بآنجا منقل کند .

اتسرخوارزمشاه بعد از آنکه بر سلطان سنجر طغیان کرد بر قایت آن پادشاه شعر دوست دانش برور شعر را بدادن صلوات تشویق نمود و فضلا را از اطراف بخوارزم خواست حتی مرقمیکه سنجر از کورخان قراختایی شکست خورد و ائسز بر خراسان مسئولی شد یعنی در ۳۶ هجری از فضلی آن دیار مثل ابوالفضل کرمانی (۱) و ابومنصور عبادی (۲) و قاضی حسین بن محمد آرسابندی (۳) و ابومحمد خرفی فیلسوف (۴) را با خود بخوارزم برد و پس از فوت طیب معروف سید اسمعیل بن حسن جرّجانی (وفاتش در ۴۱ هجری) صاحب ذخیره خوارزمشاهی و کتب دیگر مأمور مخصوصی بیغداد نزد ابوالبرکات هبة الله بن علی طیب مشهور فرستاد و برای آنکه خطه خوارزم از طیب حاذفی خالی نباشد از او خواست که یکی از شاگردان خود را بآن دیار بفرستد تا داروخانه خوارزم را با جمیع اوقاف آن تحت اختیار او بگذارد و مبلغی نیز جهت خرج سفر او بیغداد فرستاد.

شهر جرّجایه در عهد ائسز و جانشینان او چنانکه گوشزد کردیم مرکز اجتماع علما و ادبای نامی بود و از این جهت با مرو شاهان پادشاهان سلطنت سنجر رقابت میورزید و فضلی بزرگ مثل امام علامه جلال الله ابوالقاسم محمود بن محمد خوارزمی زمتخشی (۴۶۷-۳۸۰ هجری) منقّب بخر خوارزم و امیر رشید الدین محمد عمری بلخی کاتب مشهور بطواط (وفاتش در ۵۷۳ هجری) و بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی (۵) و برادرش شیخ مجدالدین شرف بن مؤید بغدادی (۶) و امام شهاب الدین ابوسعید بن عمر خیوفی (۷) و شیخ نجم الدین احمد بن عمر خیوفی معروف بگیری و امام فخر الدین محمد بن عمر رازی در آن ایام در آن شهر اهانت داشته و باعث فروزنگی مشاعل علم و ادب در جرّجایه بوده اند.

خوارزم یعنی مملکت اصلی خوارزمشاهیان در تحت حکومت مادر سلطان ترکان - خاتون و ترکان قنقلی بود و این جماعت بخوبی میتوانستند که بقشون مهاجم چغانیزی (۱) قاضی ابوالفضل عبدالرحمن بن محمد بن امیرویه بن محمد کرمانی (۵۷-۵۲۴ هجری) از فقها و علمای مشهور مقیم مرو.

- (۲) ابومنصور مظفر بن ابی منصور عبادی مروزی از وقایح معروف خراسان (وفاتش در ۴۷ هجری).
 - (۳) قاضی حسین بن محمد آرسابندی قاضی مرو بود و در اسنیلای ترکان خراسان یعنی در ۴۸ هجری کشته شد و آرسابند قریه ای بوده است در دو فرسخی مرو.
 - (۴) بهاء الدین ابومحمد خرفی از مردم خرق از توابع مرو و از حکما و فضلا بزرگ و فاش در ۴۰ هجری.
 - (۵) شاعر و منشی معروف و رئیس دارالانشاء سلطان علاء الدین تکتش خوارزمشاه (۵۶۸-۵۹۶ هجری).
- پدر سلطان محمد خوارزمشاه که مجموعه منشآت او التوشن الی الترشل نام دارد و فاش بعد از ۸۸ هجری

(۶) رجوع کنید بصفحه ۱۳ از همین کتاب.

(۷) صفحه ۲۵ از همین کتاب و در درینج مدرسه از مدارس خوارزم درس متکف و در یکی از این مدارس کتابخانه عظیمی درست کرده بود که نسوی میگوید من نهش از او نه بعد از او مثل آنرا ندیدم و در موقعیکه از خوارزم میگریخت مقداری از نفایس آن کتب را با خود بشهر نسا آورد و ای بعد از قتلش تمام آنها بدست عوام ناساختاد و نسوی یک حده از آنها را از دست مردم جمع آورده بود (سیره جلال الدین ص ۴۸-۴۹).

در چنین محلی که قلب ممالک خوارزمشاهی بود صدمات بسیار وارد کنند ولی پیری و مصیبت زدگی ترکان خاتون از طرفی و اختلافات امرا و قشون از طرفی دیگر مانع این کار شد.

چنگیز خان موقعیکه در ماوراء النهر بود دانشمند حاجب را ب سفارت نزد ترکان خاتون فرستاد و پیغام داد که او تنها با خوارزمشاه جنگ دارد و بهیچوجه در خیال تعرض بممالکی که تحت اداره ترکان خاتون است نیست و از او خواست که یکی از معتمدین خود را پیش چنگیز بفرستد تا خان مغول فرمان حکومت خوارزم و خراسان و مضافات آن دو مملکت را تسلیم ملکه نماید.

ترکان خاتون که باین پیشنهاد چنگیز اطمینانی نداشت همینکه شنید خوارزمشاه از رود جیحون گذشته و ماوراء النهر را بکلی رها کرده است حرم سلطان و اطفال خرد و نفایس خزاین او را برداشته از خوارزم خارج شد و قبل از آنکه آن سرزمین را ترک گوید جماعتی از وجوه بزرگان و امرا و پادشاهزادگان را که خوارزمشاه در ایام حیات دستگیر کرده و در خوارزم محبوس داشته بود باین خیال که فتنه مغول بزودی خواهد خوابید و سلطنت خوارزمشاهیان مستقر خواهد گردید بآب جیحون انداخت تا مبادا بعدها مدعی خوارزمشاهیان گردند. (۱)

بعد از حرکت ترکان خاتون از خوارزم از امرا و سران لشکری جمعی در جر جائیه ماندند و زمام امور کشوری در دست شخصی اقتادبتام سهسالار غنی و ملقب به کوه دروغان (۲) یا دروغینی که هیچ نوع خبیرت و کفایتی نداشت بهمین جهت اختلال کارها زیاد تر شد و نفاق بین مردم افزایش گرفت و اموال دیراسی طعمهٔ محتلسین گردید و حال بدین منوال بود تا آنکه دو نفر از نوآب دیوان خوارزمشاه یعنی عبدالالدین مشرف و شرفالدین وکیل بخوارزم آمدند و بنام خوارزمشاه با اداره دیوان خوارزم مشغول گردیدند و کمی بعد از رسیدن ایشان پسران سلطان محمد جلالالدین و اوزلاغ شاه (۳)

(۱) مشاهیر این جماعت که قریب دوازده نفر از پادشاهان اسیر و بزرگان صدور و سادات عالی رتبت در میان ایشان بود بقرار ذیل است :

دوسر سلطان مغول سلجوقی ، عبدالالدین صاحب پنج و سراو پهرامشاه صاحب نرمد ، غلامالدین صاحب بامان ، جمالالدین ناصر صاحب وخت ، دوسر امیر سیفناق ، برهانالدین محمد صدرجهان و برادرش افصحجهان و دوسر ش منک الاملام و عزیز الاسلام و غیره (نسوی ، ص ۳۹) (۲) بعلت دروغ های بزرگی که میگفت او را این لقب داده بودند. (۳) یا اوزلاق .

استر خوارزمشاه بعد از آنکه بر سلطان سنجر طغیان کرد بر قابت آن پادشاه شعر دوست دانش برور شعر را بدادن صلوات تشویق نمود و فضلا را از اطراف بخوارزم خواست حتی موقعیکه سنجر از گورخان قراختائی شکست خورد و استر بر خراسان مستولی شد یعنی در ۳۶ هجری از فضلی آن دیار مثل ابوالفضل کرمانی (۱) و ابومنصور عبادی (۲) و قاضی حسین بن محمد آرسابندی (۳) و ابومحمد خرّقی فیلسوف (۴) را با خود بخوارزم برد و پس از فوت طیب معروف سیند اسمعیل بن حسن جرّجانی (وفاتش در ۳۱ هجری) صاحب ذخیره خوارزمشاهی و کتب دیگر مأمور مخصوصی بغداد نزد ابوالبرکات هبه الدین علی طیب مشهور فرستاد و برای آنکه خطّه خوارزم از طیب حانقی خالی نباشد از او خواست که یکی از شاگردان خود را بآن دیار بفرستد تا داروخانه خوارزم را با جمیع اوقاف آن تحت اختیار او بگذارد و مبلغی نیز جهت خرج سفر او ببغداد فرستاد.

شهر جرّجانه در عهد استر و جانشینان او چنانکه گوشزد کردیم مرکز اجتماع علما و ادبای نامی بود و از این جهت با مرو شاهجان پایتخت سلطان سنجر رقابت میورزید و فضلی بزرگ مثل امام علامه جار الله ابوالقاسم محمود بن محمد خوارزمی ز قنقشری (۴۶۷-۵۳۸ هجری) ملقب بفخر خوارزم و امیر رشید اندین محمد عمری بلخی کاتب مشهور بو تطواط (وفاتش در ۵۷۳ هجری) و بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی (۵) و برادرش شیخ مجد الدین شرف بن مؤید بغدادی (۶) و امام شهاب الدین ابوسعد بن عمر خبونی (۷) و شیخ نجم الدین احمد بن عمر خبونی معروف بگیری و امام فخر الدین محمد بن عمر رازی در آن ایام در آن شهر اقامت داشته و باعث فروزندگی مشاعل علم و ادب در جرّجانه بوده اند.

خوارزم یعنی مملکت اصلی خوارزمشاهیان در تحت حکومت مادر سلطان ترکان -

خاتون و ترکان قنقلی بود و این جماعت بخوبی میتوانستند که بقشون مهاجم چندینزی

(۱) قاضی ابوالفضل عبدالرحمن بن محمد بن امیرویه بن محمد کرمانی (۴۵۷-۵۲۴) از قتها و

علمای مشهور مقیم مرو.

(۲) ابومنصور مظفر بن ابی منصور عبادی مروزی از وعاظ معروف خراسان (وفاتش در ۴۷ هجری).

(۳) قاضی حسین بن محمد آرسابندی قاضی مرو بود و در استیلای ترکان غز بر خراسان یعنی

در ۴۸ هجری کشته شد و آرسابند قریه ای بوده است در دو فرسخی مرو.

(۴) بهاء الدین ابومحمد خرّقی از مردم خرّقی از توابع مرو و از حکما و فضلا بزرگ وفاتش در ۴۰ هجری.

(۵) شاعر رمنشی معروف و رئیس دارالانشاء سلطان علاء الدین نکش خوارزمشاه (۵۶۸-۵۹۶ هجری)

پدر سلطان محمد خوارزمشاه که مجموعه منشآت او التوسل الی التوسل نام دارد وفاتش بعد از ۸۸ هجری

(۶) رجوع کنید بصفحه ۱۲ از همین کتاب.

(۷) صفحه ۲۵ از همین کتاب و او درینج مدرسه از مدارس خوارزم درس میگفت و در یکی از

این مدارس کتابخانه عظیمی درست کرده بود که نسوی میگوید من نه پیش از او نه بعد از او مثل آنرا ندیدم

و در موقعیکه از خوارزم میگریخت مقداری از نفایس آن کتب را با خود بشهر نسا آورد ولی بعد از قتلش

تمام آنها بدست عوام ناس افتاد و نسوی یک عده از آنها را از دست مردم جمع آورده بوجه (سیره جلال الدین

ص ۴۸-۴۹).

در چنین محلی که قلب ممالک خوارزمشاهی بود صدمات بسیار وارد کنند ولی پیری و مصیبت زدگی ترکان خاتون از طرفی و اختلافات امرا و قشون از طرفی دیگر مانع این کار شد.

چنگیز خان موقعیکه در ماوراء النهر بود دانشمند حاجب را بسفارت نزد ترکان خاتون فرستاد و پیغام داد که او تنها با خوارزمشاه جنگ دارد و بهیچوجه در خیال تعرض بممالکی که تحت اداره ترکان خاتون است نیست و از او خواست که یکی از معتمدین خود را پیش چنگیز بفرستد تا خان مغول فرمان حکومت خوارزم و خراسان و مضافات آن دو مملکت را تسلیم ملکه نماید.

ترکان خاتون که باین پیشنهاد چنگیز اطمینانی نداشت همتیکه شنید خوارزمشاه از رود جیحون گذشته و ماوراء النهر را بکلی رها کرده است حرم سلطان و اطفال خرد و نفایس خزاین او را برداشته از خوارزم خارج شد و قبل از آنکه آن سرزمین را ترک گوید جماعتی از وجوه بزرگان و امرا و پادشاهزادگانرا که خوارزمشاه در ایام حیات دستگیر کرده و در خوارزم محبوس داشته بود باین خیال که فتنه مغول بزودی خواهد خوابید و سلطنت خوارزمشاهیان مستقر خواهد گردید بآب جیحون انداخت تا مبادا بعدها مدعی خوارزمشاهیان گردند. (۱)

بعد از حرکت ترکان خاتون از خوارزم از امرا و سران لشکری جمعی در جرجانیه ماندند و زمام امور کشوری در دست شخصی افتاد بنام سیهالار علی و ملقب به کوه دروغان (۲) یا دروغینی که هیچ نوع خیرت و کفایتی نداشت بهمین جهت اختلال کارها زیادتر شد و نفاق بین مردم افزایش گرفت و اموال دیوانی طعمه مختلسین گردید و حال بدین منوال بود تا آنکه دو نفر از نوآب دیوان خوارزمشاه یعنی عماد الدین شرف و شرف اندین وکیل بخوارزم آمدند و بنام خوارزمشاه با اداره دیوان خوارزم مشغول گردیدند و کمی بعد از رسیدن ایشان پسران سلطان محمد جلال الدین و آوزلاخ شاه (۳)

(۱) مشاهیر این جماعت که قریب دوازده نفر از پادشاهان اسیر و بزرگان صدور و سادات

عالی رتبت در میان ایشان بوده بقرار ذیل است :

دو پسر سلطان سنجر سلجوقی ، عماد الدین صاحب بلخ و پسر او بهرامشاه صاحب ترمذ ، علاء الدین صاحب بامان ، جمال الدین ناصر صاحب و خیش ، دو پسر امیر سیفناق ، برهان الدین محمد صدر جهان و برادرش افتخار جهان و دو پسرش ملک الاسلام و عزیز الاسلام و غیره (نسوی ، ص ۳۹) (۲) بعزت دروغ های بزرگی که میگفت او را این لقب داده بودند. (۳) یا آرزلاق.

و آق‌شاه نیز پس از دفن پدر خود در جزیره آبسکون از راه دریای خزر خود را بخوارزم رساندند و مردم را از واقعه فوت سلطان مطلع ساختند.

خوارزمشاه که در تمام مدت حیات اسیررای ترکان خاتون بود ولیعهدی خود را سابقاً بمقتضای میل ترکان خاتون به پسر خود قطب‌الدین اوزلاغ شاه داده بود ولی در جزیره آبسکون بعد از آنکه خبر اسیرشدن ترکان خاتون را شنید و مرگ خود را نیز نزدیک دید جلال‌الدین و دو برادر دیگر او را که حاضر بودند بحضور طلبیده جلال‌الدین را ولیعهدی اختیار نمود و دو پسر دیگر را باطاعت و تبعیت او امر داد.

بعد از ورود پسران خوارزمشاه بخوارزم و اعلان ولیعهدی جلال‌الدین و حلح اوزلاغ شاه امرای ترک زیربار این ترتیب رفتند و یکی از معتبرین ایشان که فتح‌خان لقب و ۷۰۰۰ سپاهی داشت علناً بمخالفت با جلال‌الدین قیام نمود و مخالفین تصمیم گرفتند که جلال‌الدین را محبوس یا مقتول سازند؛ این‌تاج‌خان قبلاً موضوع را با اطلاع جلال‌الدین رساند و او بهمراهی سیصد سوار و سوارمک امیر سابق بخجند کشته تازه بخوارزم آمده و یک‌بار نیز سپاهیان تاتار را در همان حوالی مغلوب کرده بود بخراسان گریخت و سه روز بعد از فرار جلال‌الدین اوزلاغ شاه و آق‌شاه نیز از ترس نزدیک شدن مغول جرجانیه را رها کرده بخراسان شتافتند.

امرای لشکری و کشوری خوارزمشاه که قریب ۹۰۰۰۰ سپاهی از ترکان قنقلی تحت امر داشتند بعد از حرکت پسران خوارزمشاه یکی از نزدیکان ترکان خاتون یعنی حمارنگین را بسطنت برداشتند و همه اطاعت و سلطنت او را پذیرفتند.

چنگیزخان که از اهمیت موقع خوارزم و جمعیت و آبادی آن و قدرت ترکان قنقلی و شهادت مردم آن خطه اطلاع داشت معظم قشون خود را از چند طرف بخوارزم روانه کرد.

از طرف جنوب شرقی یعنی از جانب بخارا لشکریان جغتای و اوگتای را مأموریت حرکت بطرف جرجانیه داد و از طرفی دیگر جوچی را که در حوالی جند بود گفت که لشکریانی بمدد اردوی جغتای و اوگتای بفرستد و خود نیز لشکریان خاصه خویش را از عقب ایشان بجرجانیه فرستاد؛ عدد این سپاهیان غیر از لشکریان خود جوچی به ۱۰۰۰۰ نفر بالغ میشد.

موقعیکه پیشقراولان لشکر چنگیز بدروازه های شهر جرجانیه نزدیک شدند مردم بخيال آنکه تمام لشکر مغول همین اندازه است جارت بخرج داده بتعقیب ایشان پرداختند و مغولان بعقب برگشته مردم خوارزم را بدیال خود کشیدند و همینکه ایشانرا بیک فرسخ دورتر از شهر بردند سپاه عظیم مغول خوارزمیان را در میان گرفتند و قبل از آنکه آفتاب غروب کند جمع کثیری از آن جماعت را کشتند و بقیه منهزمآ بشهر آمدند.

روز بعد اگتای و جغتای رسیده شهر را در محاصره گرفتند و ابتدا مردم را بایلی خواندند ولی چون کسی مسئول ایشانرا اجابت نکرد منجنیقهای خود را ترتیب داده بر یختن سنک و چوب بر سر شهریان مشغول شدند و چون در اطراف خوارزم سنک زیاد نبود از درخت توت که در آن دیار فراوان و بمصرف تربیت کرم ابریشم میرسیدگردهائی بریده در آب می گذاشتند و پس از آنکه سخت وصلب می شد آنها را بامنجنیق بشهر پرتاب مینمودند.

همینکه سپاهیان جوجی رسیدند جرجانیه از همه طرف محصور شد؛ جوجی بمردم شهر پیغام داد که اگر تسلیم شوند در امان خواهند ماند اما اهالی جرجانیه با اینکه سلطان محمد نیز قبل از وفات از جزیره آبکون بایشان نوشته و ایشان را بمسالت و رفق با مغول خوانده بود باین گفته ها گوش فرانداخته در پایداری و دفاع بیشتر سعی نمودند عاقبت چنگیزیان اسرا یعنی قسمت حشر همراه قشون خود را مأمور کرد که خندق آب شهر را در مدت ده روز پر کنند و حصار های شهر را نیز خراب نمایند.

این عملیات خمارتگین را سخت متوحش ساخت تا آنجا که دست از جدال برداشته از شهر خارج و بلتکریان تاتار تسلیم شد و این خیانت در دل اهالی جرجانیه تولید ضعف و سستی کرد ولی باتمام این احوال زربار سنک اطاعت از مغول نرفتند و چنگیزیان مجبور شدند که محله بمحله و کوچه بکوچه پایتخت خوارزمشاه را بزحمت زیاد از دست مردم رشید آن بیرون آورند باین شکل که جمعی باتیر و کمان بجنگ با اهالی مشغول بودند و عده ای نیز باتیسته های پرازفت خانه هارا میسوختند.

این عمل چندین روز طول کشید و شهر سر تسلیم پیش نیاورد، مغول تدبیری دیگر اندیشیدند و درصدد برآمدند که سد جیحون را شکسته آب آنرا بشهر جرجانیه

برگردانند و این کار را بعد هائیز کردند ولی قبل از این عمل مردم بر ۳/۰۰۰ نفر از ایشان که در شهریاری را که خود ساخته بودند حفظ می کردند حمله برده تا آخر هم در اقبال رساندند و این پیشرفت در اهالی جرجانیه نفس تازه ای دمیده در مجادله جری تر و بر تحمل مصیبت صبور تر گردیدند

آخر کار مغول تمام شهر را غیر از سه محله با خاک برابر کردند و بقیه السیف مردم ناتوان جرجانیه بآن قسمت پناه برده محتسب شهر عالی اندین خیاطی را پیش جوجی فرستادند و امان خواستند ولی جوجی بی هانه آنکه این استعای اهالی در غیر موقع است زیرا قبول آن نرفته امر داد باز ماندگان اهالی را جمیعا بخارج شهر کوچ دادند. از میان ایشان ارباب حرف و صنایع را که بر ۱۰۰۰/۰۰۰ نفر بالغ میشدند جدا کرده بممالک شرقی فرستاد و سرداران مغول زنان و اطفال را اسیر و مردان را بدم شمشیر دادند و ایشان را برای این کار بین سپاهیان تقسیم کردند و چنین نوشته اند که در این تقسیم بهر يك از لشکریان جنگیزی ۲۴ نفر رسید.

بعد از خاتمه کار اهالی جنگیزیان بغارت شهر پرداختند و آنچه را هم که در حین جنگ ویران شده بود ایشان منهدم نمودند و باین ترتیب شهری که مانند آن در آن ایام از حیث آبادی و کثرت جمعیت و اعتبار وجود نداشت و در عهد سلطان محمد خوارزمشاه بر دنیای محدود بین صحرای گبی و تبت و عراق عرب و خلیج فارس حکومت میبرد نیست و نابود گردید.

محاصره جرجانیه قریب چهار ماه یعنی از ذی القعدة ۶۱۷ تا سنه ۶۱۸ طول کشید و پس از خاتمه کار آن از اهالی شهر دزبور احدی زنده نماند و کثرت ایشان آن باندازه ای بوده است که مورخین از ضبط آن خود داری کرده و آنرا باور نداشته اند^(۱). و از جمله کسانی که در این واقعه بقتل رسید شیخ نجم الدین کبری عالم و عارف معروف بود و ما در فصول بعد شرح حال او را ذکر خواهیم کرد.

یکی از علل طول محاصره جرجانیه علاوه بر پایداری مردم دلیر آن این بود که جوجی پسر چنگیز چندان بخرابی این شهر که قرار بود جزء قلمرو او قرار گیرد میل نداشت بهمین جهت هم در تمام مدت محاصره تعرضی بشهر نرساند و بین او و برادرش

(۱) جهانگشای جویزی ص ۱۰۱ ج ۱.

جغتای در همین مورد اختلاف حاصل شد و چون خبر چنگیز رسید اردوی جوجی و جغتای و اوگتای را در تحت امر اوگتای فرار داد و پس از فتح خوارزم نیز آن سرزمین را بجوجی وا گذاشته جغتای و اوگتای را بخدمت خود خواست و این دو فرزند بخدمت پدر که در این تاریخ بمحاصره طالقان مشغول بود رفتند.

چنگیز خان توشی و جغتای را بالشکرگران بطرف خوارزم فرستاد تا لشکر بدر خوارزم رفت و جنک پیوست مدت چهار ماه اهل خوارزم با ایشان جنک کردند و جهاد نمودند و بماقبت شهر را بگرفتند و جمله خلق را شهید کردند و همه عمارتها خراب کردند مگر دو موضع یکی کوشک و اخجک (۴) دوم مقبره سلطان محمد نکش، و بعضی چنان تقریر کرده اند که چون شهر خوارزم را بگرفتند و خلق را از شهر بصحرا آوردند فرمان داد (یعنی توشی) تا زنان را از مردان جدا کنند و آنچه از عورات ایشانرا در نظر آمد نگاه داشتند و باقی را گفند تا دو فوج شوند و گرد بر گرد ایشان ترکان مثل شمشیرها برکشیدند و فرمود هر دو فریق را که در شهر شما جنک مشیت نیکو کنند فرمان چنانست که از هر دو فریق عورات جنک مشیت کنند آن عورات مسلمانان با چنان فضیحتی مشیت در هم گردانیدند و یک یاس روز همه مشیت میزدند و میخورند تا بماقبت شمشیر در ایشان گرفتند و جمله را شهید کردند رَضِيَ اللهُ عَنْهُنَّ .

(طبقات ناصری ص ۳۷۸-۳۷۹)

عاقبت ترکان خاتون — ترکان خاتون مادر خوارزمشاه بعد از آنکه امرا و

ملوک و اعیانی را که در خوارزم محبوس بودند بقتل رساند از آن دیار از راه صحرا با حرم و فرزندان خرد خوارزمشاه و نظام الملک ناصرالدین محمد بن صالح (۱) و وزیر خراسان و از خراسان بمازندران آمد و در قلعه ایلال (لال) از قلاع ولایت لاریجان متحصن گردید.

مغول این قلعه را در اوایل سال ۶۱۷ محاصره کردند و چهار ماه آنرا در حصار داشتند عاقبت بواسطه فقدان آب ترکان خاتون و نظام الملک وزیر خود را بتسلیم ناچار دیده از قلعه بزیر آمدند و با عموم همراهیان خود بلسکریان چنگیزی تسلیم شدند.

(۱) این شخص را که یکی از غلامان و غلامزادگان ترکان خاتون بود خوارزمشاه بعد از عزل وزیر خود نظام الملک محمد بن بهاءالدین مسعود قروی باصرار ترکان خاتون بوزارت اختیار کرده بود ولی چون کفایت و لیاقتی نداشت خوارزمشاه در موقع مراجعت از عراق بنیشابور (اواخر سال ۶۱۴) او را از مقام خود عزل نمود و نظام الملک ناصرالدین پیش ترکان خاتون بخوارزم آمد ترکان خاتون از این بابت سخت بر خوارزمشاه متغیر گردید و نظام الملک را عنوان وزارت اوزلاغ شاه ولیعهد خوارزمشاه داد و موقعیکه خوارزمشاه عزالدین طنزل یکی از خواص خود را برای آوردن سر نظام الملک بخوارزم فرستاد ترکان خاتون از قضیه مطلع شده عزالدین را مجبور کرد که در پیش چشم عموم از نظام الملک احترام کنند و او را از جانب خوارزمشاه وزیر و بر مقام خود باقی اعلام نماید و او نیز چنین کرد.

« از جمله امور عجیبه آنکه حرمهای سلطان محمد خوارزمشاه بقلعه لارجان از قلاع مازندران پناه برده بودند و سُنتای نام یکی از امراء مغول که جبه نریان او را بعتب سلطان فرستاده بود چون از یافتن سلطان مأیوس شد در وقت مراجعت بمعصره آن قلعه پرداخت و یکی از آثار ادبار دولت آن بود که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود که آن قلعه را بشخیره آب احتیاج باشد چرا که مردم آن ناحیه همیشه از بارندگی در زحمت میباشند اتفاقاً چون لشکر مغول بدوران قلعه درآسند ایران مانند دولت خوارزمشاه به روی یادبار نیباد تا آنکه مدت ده یا نوزده روز آب در اندرون قلعه نماند و باضطراب تمام ترکان خاتون و دیگر حرمها با ناصرالدین وزیر از قلعه فرود آمدند و چون ایشان از قلعه فرود آمدند فی الحال ابری نیامد و چندان در آن قلعه بیارید که زیاده بر آن متصور نبود. »

(تاریخ الفی و قلیع سال ۶۱۷)

مغول ترکان خاتون و نظام الملک وزیر و حرم و فرزندان خوارزمشاه را پیش چنگیز خان که در حوالی طالقان بود فرستادند و او نظام الملک و پسران خردسال خوارزمشاه را در ۶۱۸ بقتل رساند و دختران و زنان و خواهران خوارزمشاه را با ترکان خاتون یکجا نگاه میداشت و امر میداد که در موقع کوچ با آواز بلند برفوت خوارزمشاه ندبه کنند و چون سلطان جلال الدین منکبرنی را هم در حوالی شط سند منهدم نمود حرمهای او را نیز اسیر کرده بازماندند خوارزمشاه بقراقرم فرستاد و ترکان خاتون در آن شهر بود تا در ۶۳۰ وفات یافت.

مغول دختران خوارزمشاه را نیز بخدمت امرای مسلمان مطیع مغول و همسری ایشان واداشتند مگر خان سلطان زوجه نصره الدین عثمان خان سلطان السلاطین قراخانی را که جوجی بهمخوابگی خود اختیار نمود.

ترکان خاتون مادر خوارزمشاه اگرچه زنی کافی و باتدبیر بود ولی بواسطه مراتب باران هفتی و دخالت دادن ایشان در کارها و استبداد رأی سبب عمده نخرابی کار خوارزمشاه گردید. این زن که دختر یکی از امرای ترک بود بعد از قبول همسری سلطان نکس عمود کمان و نزدیکان ترک خود را در کارهای دولتی دخالت داد و در عصر شرف خورش سلطان نکس و پسران سلطان محمد کمتر ناحیه ای بود که بنصرف خوارزمشاهان درآید و ترکان خاتون یکی از خواص خود را بحکومت آن منصوب نماید.

این زن در خوریزی و عیاشی نیز مجبور بود و غالباً امرای نواحی را که سرس اسیر میکرد و بخوارزم می آورد شبانه بچگون میانداخت تا ملک سرس بی زحمت باشد.

خوارزمشاه از قبول فرمان ترکان خاتون بچاره ای نداشت زیرا که از طرفی اطاعت امر مادر را یکی از فرایض اخلاقی میسر داد و از طرفی دیگر غالب امرای دولت از لسان او بودند و چون ایشان او را در برانداختن قراخانیان کمک کرده خوارزمشاه نمیتوانست با آن جماعت مخالفت نماید.

امیری ترکان خانوں (مقابل صفحہ ۴۸)



حوزه اقتدار کلی ترکان خاتون ولایت خوارزم بود و اکثریت قشون و امرای لشکری و کشوری در این ناحیه یا از ترکان قنغی بودند و یا از خواص و غلامان ملکه، انتصاب نظام الملك محمد بن صالح بوزارت و اختیار اوزلاغ شاه بولیعهدی خوارزمشاه نیز برخلاف میل سلطان محمد بدستور او انجام پذیرفت. سلطان محمد باینکه جلال الدین و رکن الدین از فرزند دیگرش اوزلاغ بزرگتر بودند باصرار ترکان خاتون ولایت عهد خود را با اوزلاغ واگذاشت و او را ابوالمظفر قطب الدین لقب داد زیرا که مادر اوزلاغ از قبیله ترکان خاتون بود و کسان این زن هم مثل ترکان خاتون از ترکان متنفذ و از یاوران مادر خوارزمشاه محسوب میشدند چنانکه در موقع مراجعت جلال الدین بخوارزم و اعلان خلع اوزلاغ و نصب خود او ل کسبک با او از در مخالفت درآمد و موجب شکست کار و فرار او از خوارزم گردید خال اوزلاغ شاه یعنی قتلخ خان بود.

ترکان خاتون سلطان جلال الدین را سخت دشمن میداشت و در مرقعیکه از خوارزم گریخته بود یکی از خواص او با او تکلیف کرد که فرار اخنار نماید و بارودی جلال الدین ببونهد، ترکان خاتون زیر این بار نرفت و گفت بعد از اوزلاغ و آق شاه اسیری در دست چنگیز براتس بر من گواراتر است تا زندگی در زیر سایه جلال الدین.

خلاصه این زن خونریز خود خواه و اقارب ترك او از اسباب عمده شکست کار خوارزمشاه بودند و بسیاری از رخنه ها که در دولت او رو کرد بر اثر استبداد این زن و نفاق بین او و پسرش حادث گردید.

فتح خراسان و ظهور سلطان جلال الدین منکبرنی . — چنگیز خان بعد از

فتح سمرقند ایامی چند در حوالی جیحون و سمرقند ماند و در این تاریخ لشکریان معظم و پسران او در خوارزم بتسخیر آن ناحیه اشتغال داشتند و جماعتی از مغول نیز در حدود فرغانه بگرفتن بلاد مسخر نشده آن ولایت سرگرم بودند.

در موقعیکه چنگیز در سمرقند اقامت داشت پسران خوارزمشاه یعنی سلطان جلال الدین و اوزلاغ شاه و آق شاه از خوارزم گریختند و جلال الدین که زود تر از دو برادر دیگر خوارزم را ترك گفته بود با ۳۰۰ سوار و تیمور ملك والی سابق خجند بشهر نسا آمد و چون خبر فرار پسران خوارزمشاه بچنگیز رسید خان مزبور سیاهیانی بسیار از مغول را بعقب ایشان فرستاد و این جماعت از مروتا شهر سناه راه را محافظت می کردند.

جلال الدین که از راه بیابان خوارزم میرسید بیک عدده ۷۰۰ نفری از مغول بر خورد و بیک حمله ایشانرا از یاد آورده اسبان و اسلحه آن گروه را تصرف نمود و از آن دسته کمتر کسی توانست فرار کند حتی جمعی از ایشانرا که از ترس بقنوات نسا

پناهانده شده بودند زارعین از کاریزها بیرون آورده درملاء عام گردن زدند .

جلال‌الدین بعد از تصرف آنورغه و اسلحه و اسبان مغول سواران خود را برای رسیدن بنیشابور مهیا نموده بعجله خود را بان شهر رساند ولی دو برادر او که خود را تا ولایت اسثوا (قوچان) رسانده بودند بچنگ دسته ای از تاتار افتادند و هر دو را ایشان کشتند و جواهر و نفایس گرانبهائی را که همراه داشتند در ضبط آوردند و همه را بنازلترین قیمتی بمردم آن حدود فروختند .

جلال‌الدین با وجود فتحی که کرده بود چون نتوانست در خراسان سپاهیان کافی گرد آورد بعد از قلیل مدتی اقامت در نیشابور بشهر زوزن (در ولایت قهستان و سه روز فاصله تا قاین) آمد و چون مردم با او موافقت نکردند و او را بشهر راه ندادند ناچار بحدود شهر بست و از آنجا بهرات رفت .

چنگیز خان از سمرقند بنخشب و از آنجا بیای قلعه ترمند آمد و مردم را باطاعت خواند ولی اهالی از قبول این تکلیف سر بیچیدند و یازده روز باقشون چنگیز میجنگیدند و بسیاری از ایشانرا کشتند تا عاقبت از پای درآمده مغلوب گردیدند و چنگیز ترمنذرا گرفته تمام اهالی آنرا کشت .

گویند در ترمند عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بتل رسانند ، آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم برسیدند که آن مروارید را آنجا براده ای دفت فرو برده ام مغولان در حال شکم او را شکافه مروارید را بیرون آوردند . از آن پس همه شهر را شکم باقیبند گوهر دریدند هم . (حبیب السیر ص ۲۳ تا ۲۴)

بعد از تسخیر نخشب و ترمند چنگیز خان از چیچون گذشته خود بطرف بلخ و طالقان وعده ای از لشکریان خویش را نیز بولایت طخارستان فرستاد .

شهر بلخ که از اعمات بلاد خراسان بود از در تسلیم در آمد ولی چنگیز نظر بظهور جلال‌الدین و استظهار مردم خراسان باو باطاعت مردم بلخ اعتماد نکرده ایشانرا بعادت مغول بخارج شهر فرمان کوچ داد و همه را یکسر کشت .

در موقعیکه جبه (یمه) و سبتای بمقب سلطان محمد خوارزمشاه رفتند هنگام عبور از خراسان بشرحیکه گفتهیم چندان متمرنش بلاد این سرزمین نشاندند و میل وار از سر شهرهای خراسان گذشتند مردم خراسان یس از رفتن لشکریان جبه و سبتای چون

تأمذتی دیگر از مغول چندان سروصدائی شنیده نمیشد بتجدید عمارت قلاع و حصارها پرداختند و آذوقه و علوفه جمع کردند.

همینکه چنگیز از آب جیحون و معبر ترمذ گذشت پسر خود تولوی (تولی) را بخراسان مأمور نمود و تولوی در دوسه ماه تمام بلاد خراسان را از حدود مرو و الرود تا بیق (سبزوار) و از نسا و ابیورد تا هرات یکی یکی تسخیر و سراسر آن کشور آباد و پر جمعیت را بروزگار ماوراءالنهر نشانید.

واقعهٔ مرو در ۶۱۸ - مرو شاهجان پایتخت سلطان سنجر بود و در عهد حکومت او دارالملک خراسان و از معتبرترین بلاد ایران بشمار میرفت ، آبادی و اعتبار آن تا آنجا بود که گویند ملاکان و دهقانان آن از جهت توانگری با امرا و ملوک اطراف دم همسری میزدند و مثل جیحانیه اهل علم و فضل در آنجا مجتمع بودند و در مدارس و کتابخانه های عمومی و خصوصی آن ایام را بافاضه و استفاضه میگذرانند.

یا قوتِ حموی میگوید :

مرو را در سال ۶۱۶ ترک گفتم ، در این موقع در آن شهر ده خزانه از کتب و نفی وجود داشت که من در دنیا نظیر آنها را نه از جهت کسرت کتب و نه از لحاظ خوبی نسخ ندیدم . از آن جمله دو کتابخانه بود در جامع شهر یکی بنام خزانه العزیزیه که آنرا عزیرالدین ابوبکر حقیق زبجانی یا عبیق بن ابی بکر وقت کرده و این شخص در خدمت سلطان سنجر منصب قنای داشته و در ابتدای امر در بازار مرو بفروس مهورات و ریحان ایام میگذرانده بعد بیاده فروشی افاده و در دستگاه سنجر مقامی بلند یافته است . درین کتابخانه ۱۲/۰۰۰ یا نزدیک باین مقدار مجلد کتاب بوده . کتابخانه دیگر خزانه الکمالیه نام داشته و درست میدانم که این دارالکتب منسوب بکسب . دیگر از کتابخانه های مرو کتابخانه شرف الملک مسنوفی ابوسعید محمد بن منصور است در مدرسه او و این مسنوفی بسال ۴۹۴ و قات یافته و مندرج مندرج مندرج نظام الملک حسن بن اسحق در مدرسه او ، و دو کتابخانه متعلق بخاندان سمعانی ، و خزانه دیگری در مدرسه عمیدیه ، و خزانه مجدالملک از وزیرای این دوره اخیر ، و خزانه های خاندان خاتویی در مدرسه منعلی بایشان ، و خزانه الضمیریه در خانگاه آن . دسترسی باین کتابخانه ها بی نهایت آسان بود و کمتر اتفاق می افتاد که در منزل من در دست مجلد یا بیشتر از آنها بدون هیچ نوع گرونی نباشد در صورتیکه قیمت این مجلدات بر ۲۰۰ دینار بالغ میشد . من در این شهر بخوشی تمام میخرامیدم و از فواید آن کسب فیض میکردم و حنان محبت آن در دلم جای گرفته بود که یاد اهل و عیال و ذکر سایر بلاد را از خاطر بیرون برده بودم . غالب غواید این کتاب و معلومات دیگری که گرد آورده ام خوشه ایست که از خرمن این خزاین حینه شده . اگر این شهر بچنگ تاتار نمی افتاد و رو بویرانی نمی رفت تاده

مرك آنرا ترك نيكفتم چه مردم آن خوش معاشرت ومهمان نوازند وشهر از جهت كثرت كتب منقش
بي همتاست . » (ترجمه از معجم البلدان ياقوت ص ۵۰۹ - ۵۱۰ ج ۴)

حکومت مرو را در اواخر ایام سلطان محمد خوارزم شاه شخصی داشت بنام
مجیر الملك شرف الدین مظفر ولی چون عم این شخص مرتکب جرمی شده بود خوارزمشاه
اورا از حکومت مرو خلع کرد و بهاء الملك نجیب الدین را بجای او گماشت .

مجیر الملك همواره ملتزم رکاب خوارزمشاه بود تا آنکه این پادشاه از ماوراءالنهر
بطرف ترمذ گریخت و از آنجا باهل مرو پیغام فرستاد که با مغول از در مسالمت درآیند
وشحنه ایشانرا بپذیرند ولی بهاء الملك از ترس باجمعی از کسان خود و بزرگان مرو
شهر راها کرده یکی از قلاع خارج مرو رفت و کسی را بقائم مقامی خود در آنجا گذاشت
و چون لشکریان جبهه وسپتای رسیدند شیخ الاسلام شمس الدین حارثی وقاضی شهر قبول
ایلی نمودند و پیشکشهای لایق تقدیم سرداران چنگیزی کردند .

بعد از فرار سلطان محمد بجزیره آبسکون مجیر الملك خود را از مازندران
بمرو رساند وقریب ۷/۰۰۰ از ترکمانان و لشکریان را دور خود جمع آورد و چون
مادر او سابقاً جزء کنیزکان در حرم خوارزمشاه سرمیکرده وسالطان میحمد او را
بنجیب الدین پدر مجیر الملك بخشیده بوده سودای سلطنت وجانشینی خوارزم شاه را
نیز در دماغ خود جای داد و از هر طرف رنود واوباش کرد اورا گرفتند .

مردم شهر سرخس در این اوان بصلاحدید قاضی خود شمس الدین در مقابل
مغول سراطاعت پیش آوردند و شحنة ایشانرا پذیرفتند این قاضی باشیخ الاسلام مرو
نسبت داشت وین او و شیخ الاسلام مرو مکاتبات میشد و چون شیخ الاسلام مایل بود
که مثل ایام عبور لشکریان جبهه وسپتای مرو را تسلیم ایشان نمایند وشحنة مغولی را
بپذیرد محرمانه در این باب با قاضی سرخس خویش خود مکاتبه می کرد و باو پیغامها
می فرستاد .

مجیر الملك بر این قضیه اطلاع یافت اما باشیخ الاسلام از این بابت چیزی نمیگفت
تاروزیکه شیخ الاسلام هنگام وعظ صریحاً نسبت بدشمنان مغول بد لویی کرد مردم
بر او شوریدند ولی شیخ الاسلام گفته خود را از روی سهو و اشتباه قلم داده از شر
مردم آسوده شد اما طولی نکشید که کسان مجیر الملك یکی از فرستادگان اورا پیش

قاضی سرخس گرفتند و مکتوبی را که باو نوشته بود بدست آوردند و بر اثر افشای تحریرات او سران لشکری بر سر شیخ الاسلام ریخته او را پاره پاره کردند و جماعتی نیز بر سرخس فرستاده مردم آنرا هم که مطیع مغول شده بودند در فشار و زحمت قرار دادند.

بهاء الملك پس از فرار از مرو بماندندان رفت و اخبار مرو را بلشکریان مغول که در آنجا بودند گفت و ایشان را بگرفتن آن شهر و قبول پرداخت خراج سالیانه اطمینان داد و با ۷۰۰۰ مغول و ۱۰/۰۰۰ حشر بسمت مرو در حرکت آمد.

در موقعیکه بهاء الملك بمر و نزدیک شد نمایندگانی پیش مجیر الملك فرستاد و او را برفع اختلافات سابقه و قبول فرمان مغول دعوت نمود ولی مجیر الملك با اینکه ابتدا از شوکت مغول وحشت کرد باصرار جماعتی از بزرگان شهری از قبول دعوت بهاء الملك سرپیچید و فرستادگان او را کشت و قریب ۲/۰۰۰ نفر از بقیه لشکریان خوارزمشاه را که در مرو بودند بجلوی بهاء الدین فرستاد. لشکریان مغولی که همراه بهاء الملك بودند بعد از اطلاع از قتل فرستندگان بهاء الملك را گرفته محبوس کردند و او را بطوس آورده گردن زدند.

لشکریان مجیر الملك بر سرخس رفتند و شمس الدین قاضی آن شهر را کشتند و در اطراف مرو و سرخس بدستبرد مردم و عیش و نوش مشغول شدند و در این حال بودند که خبر آمدن لشکریان تولی رسید، با این حال دست از نفاق برنداشتند و بین تراکمه و مجیر الملك نزاع در گرفت و بسیاری از آبادیهای اطراف مرو در نتیجه عصیان ترکمانان بغارت رفت.

لشکریان تولی ابتدا بر سر ایلات ترکمن حدود مرو تاخته بسیاری از ایشانرا کشتند و همینکه جمعیت آن طایفه را متفرق ساختند در اوایل محرم سال ۶۱۷ باطراف مرو رسیدند و آن شهر را در محاصره گرفتند.

محاصره مرو پنج روز طول کشید، در این پنج روز چند بار جماعتی از مردم مرو بخارج آمده بر لشکریان تولی تاخت آوردند ولی کاری از پیش نبرده بر اثر حمله مغول بشهر بازگشتند. روز پنجم چون مجیر الملك چاره ای جز تسلیم ندید کسی را بخدمت تولی روانه کرد و تولی باو اطمینان داد که اگر تسلیم شود او و اهل شهر در

امان خواهند بود ، مجیر الملک نیز چنین نمود و بخدمت تولی رفت . پسر چنگیز خان او را محترم داشت و خلعتی نیز باو بخشید بعد گفت صورتی از کسان خود بدهد تا از ایشان هر که را لایق خدمت باشد تولی اختیار نماید و بایشان خدمت و ملکی رجوع کند ، چون مجیر الملک این صورترا تقدیم نمود و بزرگان شهر ، حاضر شدند تولی همه را با مجیر الملک مقید نمود بعد فهرست اسامی تجار و توانگران مرو را گرفت و اسامی پیشه وران و ارباب صنایع و حرف را نیز یادداشت نمود ، سپس امر داد تمام مردم شهر را با اهل و عیال بخارج آوردند بشکلی که کسی در آنجا نماند ، آنکاه بر کرسی زرینی جلوس نمود و رؤسای لشکری را که مجبوس کرده بود حاضر ساخت و کردن همه را در مقابل اهالی مرو زد و عامه را نیز با عیال و اموال و اطفال بین اسکیریان توزیع کرد و مغول آن بینوایان را بزشت ترین صورتی بقتل آوردند ، بعد شهر را سوخت و تربت سلطان سنجر را آتش زد و بطمع مال بنیش قبرها حکم داد و دشت از مردم مرو که بر ما عصیان ورزیده اند کسی را باقی نگذارند ، چنگیزیان نیز چنین کردند و بیست و هفتاد هزار نفر از اهالی آن شهر در این واقعه هلاک گردیدند .

خواص و عوام را از کرام و تمام بصره مراند ، چهارشنبه روز خیم برون ماندند ماه تارا بداشتند زنان را از مردان جدا کردند ، ای بسا بری رشان را که از دار شوهران بیرون نکشند و خواهران را از برادران جدا میکردند و فرزندان را از دثار مادران می ساندند ، از نوبت ایثار مردان و مادرانرا دل افکار ، و فرمان رسانیدند که بیرون چهارصد مجذوفه که تعیین کردند و از سان مردان کربن و بعضی فرزندان ایشان بکشند و بر هیچ کس از زن و مرد ابقا ننگارند ، نهات بر زبان را بر لشکرو حشریان قسمت کردند ، آنج هجمل میگویند هر نفری را از لشکری سصد چهارصد نفر رسیده بود ، بکشند و ارباب سرخس بانقام قاضی مبالغت کسی که از اسلام و دین بی خبر و یقین یاسد باندیم و رسانند و در در اذلال و ارغام مبالغت مینمود ، شب را جندان کشته بودند ، کوهرا بشاد و صحرا را از خون عزیزان آغشته گشت ، و فرمود تا باره را خراب کردند و حصار را مساوی تراب و تصویره مسجد را ، برسم اصحاب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه است آتش در زدند ، خون از سبب اهزان و اسیران ال فارغ شدند امیر ضیاء الدین علی را که از جفته اکبر مرو بود و سبب گوشه نشینی او بر او ابقا کرده بودند فرمود تا با شهر رود و جماعتی را که از زوایا و خجایا باز دیگر جمع شوند امیر و حاکم باشند و برمانی را بشانی گذاشتند و چون لشکر بازگشت و از سوراخها و تنبها هر کس که خلاص یافته بود باز آمد و خانی پنج هزار از دنیا جمع شد جماعتی از مغولان که از عقب بودند برسدند حفته بدیم کسی خراب شدند فرمود تا جفته مغولان بصره را سیک دامن غله ببرند تا بدین علت بیشتر ایشان که نجات یافته بودند بجاه فنا افتادند و از آنجا بر راه سبز دروان شدند هر کس از صحرا روی باز پس نهاده بود و از مغولان در میان راه گریخته می یافتند بکشند تا خلعتی

بسیار درین جمله فروشد و در پی این حایسی که از یمه نوین بازگشته بود پیرو رسید او نیز بر سر جراحتهای
مرحومی نهاد و هر کس را که یافتند از ربهٔ حیات برگشیدند و شربت فنا چشاندند. و سید عزالدین نسابه
از سادات کبار بود و بورع و فضل مشهور و مذکور بودست. درین حالت باجمعی سیزده شبانروز شمار
کشنگان شهر کرد، آنچه ظاهر بودست و معین بیرون مقتولان در نقبها و سوراخها و رساتیب و یابانها
هزار هزار و سیصد هزار و کسری در احصا آمده و درین حالت رباعی عمر خیام حکه حسب حال بود
بر زبان راندست:

ترکیب پیاله که در هم ییوست بشکستن آن روا نمی دارد مست
جندین سرو پای نازنین از سردست از مهر که ییوست و بکین که شکست

(جهانگشای جوینی ص ۱۲۷-۱۲۸ ج ۱)

واقعه نیشابور در ۶۱۸ . - نیشابور نیز در ردیف مرو و بلخ و هرات یکی از
چهار شهر خراسان محسوب میشد و در عهد ساسانیان و غزنویان اردوگاه این سلاطین
و از مراکز عمده آن سرزمین بشمار میرفت، در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان نیز
از بلاد بسیار معتبر آباد بود و جمعیت بسیار داشت و چند بار بر اثر زلزله و استیلای
غارنگران بخصوص ترکان غز صدمات فراوان دیده بطوریکه مقارن استیلای مغول در
جنب نیشابور قدیم شهر معتبر دیگری بنام شایخ بنا شده بود و در حقیقت در آن ایام
همین شهر را نیشابور میگفته اند.

در موقع عبور لشکریان جبهه و سبتای از خراسان حکمران نیشابور از جانب
خوارزمشاه از در اطاعت در آمده با دادن تقدیمی و علوفه لشکر مردم آن امان یافتند و
باروی شهر را بدستور سرداران مغول خراب نمودند.

بعد از مدتی چون خبر ظهور جلال الدین منکبرنی و فتوحات او شایع شد
در خراسان و جنوب ماوراءالنهر مردم بتجدید عمارت حصار شهرها پرداختند و در
صدد تعرض جنگیزیان برآمدند.

اعالی نیشابور نیز چنین کردند و هر قدر شحنة طوس که از جانب جنگیزیان
بود ایشان را باطاعت خواند زبربار نرفتند بلکه حشر مقیم طوس بتحرک مردم نیشابور
شحنة خود را کشتند و سراورا بنیشابور فرستادند.

یکی از علویان طوس ینهنانی از آن شهر بولایت اسنوا (قوچان حالیه) رفت و
از سرکردگان مغول کسی را که شنسور نام داشت از واقعه قتل شحنة مسبوق نمود،

قشتمورخبر این قضیه را برداران مغول اطلاع داد و خود بطوس آمد و شورشیانرا کشت.
در این موقع مقدمه لشکریان تولی سرداری تاجار نویان داماد چنگیز خان رسید
و او در اواسط رمضان سال ۶۱۷ شهر نیشابور را محاصره نمود.

در روز سوّم محاصره بر اثر تیر محصورین تاجار بقتل رسید و لشکریان مغول
منهزم شدند و جانشین تاجار یعنی نور کای نویان بقیه سپاهیان خود را بدو قسمت نمود
جمعیت بکمک قشتمور بطوس رفتند و عده‌ای نیز با خود او روانه سبزوار شدند و آن شهر
را پس از سه روز جنگ گرفتند و قریب ۷۰/۰۰۰ نفر از مردم آنرا کشتند.

بعد از آنکه تولی مرو را فتح کرد بطرف نیشابور آمد و در سر راه تمام آبادیهای
طوس را گرفت و چون نیشابور رسید مردم بعزت قحط و غلای آنوقت و قدرت فوق العاده
لشکریان تولی با آنکه تا این تاریخ مردانه جنگیده و مقاومت بسیار بخرج داده بودند
مصمم تسلیم شدند و قاضی شهر را بخدمت تولی فرستادند ولی تولی این تسلیم را نپذیرفت
و قاضی را نیز اجازه مراجعت نداد و بگشودن حصار و دروازه های شهر پرداخت.

بعد از سه روز جنگ سخت و کشته شدن بسیاری از جمعیت طرفین مغول غلبه
کردند و در دهم صفر ۶۱۸ شهر ریختند ابتدا حاکم پیر شهر را که تادم آخر از بد توئی
بچنگیز خان خود داری نداشت کشتند بعد مردم را بصحرای بردند، مردانرا کشتند و زنانرا
باسیری گرفتند و بعد بقتل آوردند و جمعیت را نیز بطمع مال شکنجه ها کردند و پانزده
روز بتفتیش منازل و انهدام عمارات مشغول بودند و چون در مرو بعضی از مردم نیمه جان
خود را در میان کشته ها پنهان کرده بعد خلاص یافته بودند مغول در نیشابور بپربدن
سرکشتگان اقدام نمودند و سراسر شهر را با کف دست برابر کردند و از مردم آنها که
بسر دابها پناه برده بودند نیز در همان زیر زمین جان سپردند.

دختر چنگیز یعنی زوجه تاجار نیشابور آمد و مغول هر کس را که باقی مانده
بود بفرمان او کشتند و حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت
کرد حتی سگ و گربه آن شهر را هم زنده نگذارند + مغول نیز چنین کردند حتی
گفته اند که سپاهیان تولی هفت شبانه روز بر نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن
جو کاشتند.

۱۰۰۰۰۰ نفر از کدو نشانه، یک از امامان، خه دوا با ۴۰۰۰ نفر از حشربان

در آن شهر گذاشت تا اگر زنده دیگری بیابد بقتل آورد و خود از آنجا بطرف هرات عازم شد. عدد مقتولین نیشابور را ۱۰۰۰/۸۰۰۰ نفر نوشته اند.

« در فتح حصار نیشابور بروایت جمعی یکی از علویان آن شهر مخفیانه با مغول داخل مکانی شد و ایشان پیشنهاد کرد که اگر حکومت آن شهر را پس از فتح باو واگذارند حاضر است نیشابور را نسیم نماید، مغول نیز او را باین وعده فریفتند و چون دروازه را بر روی ایشان گشود و تسلیم شد جنگیزیان اول کسی را که کشتند عنوی مزبور بود. موقعیکه سلطان جلال الدین منکبرنی بخراسان آمد و آن دیار را از حنک مغول بیرون آورد جماعتی از مردم حق استخراج دفاین نیشابور را سالی ۳۰۰۰۰۰ دیار اجاره میکردند و ضامن میسر دهند، گاهی اتفاق می افتاد که ضمانت کننده این مبالغ را میداد و در یکروز آنرا دریافت میدادست زیرا که دارائی مردم با خورد ایشان در مباحها منتهیون شده و با کندن آنها بسیار آسان بوده است. این کیفیت هم علت دیگری برای خرابی نیشابور شد و کار با آنجا رسید که حتی دیواری نیز از آن شهر بر ما نماند.

(معجم البلدان یا قوت ص ۸۵۸ . ۸۵۹ ج ۴ و نسوی ص ۵۴)

در ضمن خرابی نیشابور مغول آبادیهای طوس را نیز ویران کردند و شهر مشهد حالیه را هم که بمناسبت مزار علی بن موسی الرضا و قبر هارون الرشدید محل توجه مسلمین بود بباد غارت و انهدام دادند و بطرف هرات سر از سر شدند.

تسخیر هرات در ۶۱۸ . بعد از قتل عام نیشابور تولی بهرات آمد و یکی از کسان خود را بان شهر فرستاده مردم را باطاعت خواند و از قاضی و خطیب و حاکم و بزرگان شهر خواست که باستقبال او بروند.

حکومت شهر در این تاریخ با ملک شمس الدین جوزجانی بود، او قبول فرمان مغول را ننگ دانسته فرستاده تولی را کشت و مستعد دفاع از هرات شد.

تولی از واقعه قتل فرستاده خود درخشم شده هرات را محاصره کرد و هفت روز باین کار مشغول بود و عده ای از مغول در این مدت بقتل رسیدند. روز هشتم ملک شمس الدین بر اثر ضربت تیری جان سپرد و قتل او بین مردم هرات تولید دو قیصرگی کرد، جماعتی بتسلیم راضی شدند ولی اتباع جلال الدین منکبرنی و شمس الدین ملک زیر این باز نرفتند. عاقبت علما و اعیان شهر پیش تولی رفته شهر را باو وا گذاشتند و تولی رأفت بخرج داده جز قتل ۱۲۰۰۰ نفر اتباع سلطان جلال الدین بکشتن کسی دیگر اقدام ننمود و پس از تعیین حاکم و شجسته از هرات بجانب طالقان پست پذیر خود که هنوز مشغول محاصره آن قلعه بود رفت.

تسخیر طالقان و بامیان و طخارستان در ۶۱۹ - چنانکه سابقاً نیز گفتیم چنگیز خان پس از عبور از معبر پنجاب و تسخیر ترمذ و بلخ و گرفتن شهر هسای ولایت جوزجان یعنی آندخود و میتند و فاریاب بسرزمین طالقان آمد.

این طالقان که آنرا طالقان خراسان یا طالقان بلخ میگویند شهری بوده است از ولایت جوزجان در سه منزلی مشرق مروالروذ و بر سر راه این شهر بلخ و آنرا نباید با طالقان عراق و طالقان طخارستان که کرسی این ولایت و در دو منزلی و لوالبج و سه منزلی بدخشان بوده اشتباه نمود. (۱)

قلعه طالقان نصرت کوه (۲) نام داشت و آن از قلاع بسیار مستحکم و بر سر راه بلخ بمرو واقع بود. چنگیز مردم آنرا بایلی خواند و چون ایشان سر تسلیم نشد نیاموردند اتباع او آنرا در محاصره گرفتند.

محاصره نصرت کوه ده ماه بطول انجامید و جمع کثیری از مغول در حمله بان کشته شدند و در ضمن این محاصره پسران چنگیز یعنی تولوی و جغتای و او کدای نیز از فتح خراسان و خوارزم فراغت یافته همه بکمک پدر آمدند. بالاخره چنگیز بان پشته ای از سنگ و چوب بارتفاع حصار ساخته موفقی بکشودن در قلعه شدند و عموم پیادگان محصور را بازن و طفل بقتل رساندند ولی سواران آن جماعت بلوه و دره زده نجات یافتند.

بعد از فتح طالقان و انهدام قلعه آن چنگیز بامیان رفت و این اوقات مقارن بود با تسلط کالی جلال الدین منکبرنی بر غزنه و قندهار و هرات و غلبه او بر سپاهیان مغول بهمین جهت چنگیز بعطف غزنه بجلوگیری او میآمد و چون در بامیان مردم تسلیم نشدند بلکه در ضمن محاصره مورتوجن پسر جغتای که پیش چنگیز سخت عزیز بود بر اثر اصابت تیری بقتل رسید چنگیز در فتح آن جدب بخرج داد و پس از کشودن شهر حکم داد که علاوه بر مردم جانوران شهر را نیز بکشند و کسی را اسیر نگیرند و بچه در شکم مادر نگذارند و دیار کسی آنجا سکونت اختیار ننماید. مغول بامیان را زیرورو کردند و آنرا از این تاریخ ببعده ماو بالبع یعنی آبادی بد نامیدند.

(۱) طالقان طخارستان هنوز هم بهین اسم بامی و در مشرق سنوز بر سر راه فبخ آباد واقع است. (۲) یا ناصرکوه یا منصورکوه.

عده ای ز سپاهیان چنگیز هم که بفتح بلاد طخارستان رفته بودند بیشتر شهر های آنرا تسخیر کردند و مقارن شروع کر وفر جلال الدین بمحاصره قلاع و البان و ولاح از حصار های مستحکم آن مشغول بودند .

سلطان جلال الدین منکبرنی . - سلطان جلال الدین منکبرنی بزرگترین پسران خوارزمشاه است و بشرحیکه دیدیم بر اثر نفوذ ترکان خاتون در مزاج محمد و بغض او نسبت بجلال الدین خوارزمشاه فرزند کوچکتر خود اوزلاغ شاه را ولیعهد قرارداد و جلال الدین و پسران دیگر از این حق محروم کرد .

در سال ۶۰۹ موقیکه خوارزم شاه دولت غوریان را بر انداخت و فیروز کوه و غزنین و بامیان و سراسر سیستان را مسخر نمود حکومت آن نقاط را بیسر خویش جلال الدین وا گذاشت ولی چون از او دوست میداشت و بر شادت و مردانگی او معتقد و محتاج بود غالباً او را با خود در جنگها همراه میبرد و شخصی را بنام کربر ملک در غزنین بقائم مقامی از گذاشته بود . حکومت هرات چنانکه سابقاً گوشزد کردیم در این تاریخ با امین منک و ولایت پشاور با اختیار الدین محمد بن علی خریوست یکی از رؤسای غور بود .

امین ملک که سردائی جلال الدین بود موقیکه چنگیزیان بحوالی هرات آمدند برای آنکه با ایشان روبرو نشود آن شهر را رها کرده بسمت سیوستان از ولایات سند رفت و بفتح بلاد آن پرداخت و در ضمن عملیات جنگی کربر ملک را نیز از غزنین بکمک خود خواست .

حکمران پشاور یعنی اختیار الدین خریوست غیبت کربر ملک را مفتنم شمرده برای تسخیر غزنین حرکت کرد و کوتوال قلعه غزنین از جانب جلال الدین یعنی صلاح الدین محمد سنائی را فریفت و شهر را گرفت و در این تاریخ وزیر سلطان جلال الدین شمس الملك شهاب الدین آلب هم در آن شهر بود . چون این خبر با امین ملک رسید بطرف غزنه حرکت کرد و باختیار الدین پیشنهاد اتحاد بر ضد مذول نمود ولی اختیار الدین زیبار نرفت و گفت ما از مردم غوریم و شما ترك و زندگانی کردن این دو طایفه بایکدیگر مشکل است .

صلاح الدین کوتوال و شمس الملك وزیر خریوست را بمهمانی دعوت کردند

و او را کشتند و قبل از آنکه لشکریانش از این واقعه مطلع شوند ایشانرا متفرق ساختند و قلعه شهر را متصرف شده بعد از سه روز دیگر که امین ملک رسید آنها بتصرف او دادند و امین ملک بر غزنه استیلا یافت.

چنگیز در اینموقع مشغول محاصره طالقان بود و جز معدودی از مغول بقیه لشکریان او همه باخود او بودند. امین ملک يك دسته از این قشون متفرق چنگیزی را که دوسه هزار نفر بیش نبودند منهزم کرد و صلاح الدین کوئوال را در غزنه گذاشته بتعقیب ایشان رفت و شمس الملک وزیر را هم در قلعه ای محبوس ساخت.

در غیاب امین ملک مردم غزنه صلاح الدین را کشتند و دو برادر که از ترمذ آمده بودند بنام رضی الملک و عمده الملک بر آن شهر مستولی شدند و رضی الملک بسطانت غزنین منصوب گردید.

جماعتی از ترکمانان و ترکان حلب در پیتاور در تحت سرداری سيف الدین افراتیق ملک اجتماع نمودند و چون رضی الملک خواست ایشانرا غلبه کند خود شکست یافت و در این اثنا اعظام ملک پسر عماد الدین و الهی سابق بلخ (۱) و ملک سر حکمران کابل بغزنه حمله برده آن شهر را از عمده الملک برادر رضی الملک گرفتند و در آنجا مقام کردند.

سلطان جلال الدین بتفصیلی که سابقا دیدیم بعد از زود خوردن با مغول در حدود نیشابور در او اخر سال ۶۱۷ بطرف هرات حرکت نمود و در بین راه شمس الملک را از حبس نجات داده قبلا بغزنه فرستاد و خود نیز در اوایل سال ۶۱۸ بآن شهر ورود کرد و ورود او مقارن شد با مراجعت امین ملک باین شهر. امین ملک با ۳۰۰۰۰۰ همراهیان خود باستقبال جلال الدین آمد و سيف الدین افراتیق و اعظام ملک و رفاه ملک رئیس افغانه و سردار ترکان قراق نیز باهمین اندازه سپاهی بخندست او پیوستند و جلال الدین دختر امین ملک را بزوجهیت گرفتند مستعد دست و پنجه نرم کردن با مغول گردید.

جنگ پروان و فتح جلال الدین - سلطان جلال الدین بعد از تجمیع اسباب

کار خود با سپاهیان که مخلوعان بود از اقوام مختلفه ترک و افغانی و شوروی و حاج و قراق بقصبة آروان (از آبادیهای بین غزنو با میان نزدیک غزنین و قریب سرچشمه رودخانه

(۱) رجوع کنید بدیل صفحه ۵۳ از همین کتاب.

لوگر) رسید و آنجا را اردوگاه خود قرار داد و چون دانست که جماعتی از مغول در طخارستان مشغول محاصره قلعه و ایمن اندیشه قشون را در پروان گذاشته بر سر چنگیزیان تاخت و قریب ۱/۰۰۰ نفر از ایشان را کشته بقیه را منهزم کرد، چنگیزیان مغلوب از جیحون گذشتند و پل رودخانه را خراب نموده پیش چنگیز رفتند و تفصیل واقعه را باو گفتند.

جلال الدین پروان برگشت و چنگیز برای دفع او قوتقونویان را با لشکریانی که عدد آنها از ۳۰/۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ نوشته اند روانه طرف پروان کرد. جنگ بین جلال الدین و قوتوقو در یکفرسخی پروان اتفاق افتاد، جلال الدین میمنه قشون را بامین ملک و همسر را بسیف الدین اغراق سپرد و خود در قلب لشکر ایستاد و امر داد که لشکریان از اسب پیاده شده مرکوبین خود را در دست بگیرند و پیاده با مغول کارزار کنند.

جنگ دوروز طول کشید، روز اول نتیجه عاید هیچیک از دو طرف نشد، روز دوم قوتوقو حکم داد تا هر یک از مغول تمثالی از شکل خود ساخته بر روی اسبها نصب کنند تا اتباع جلال الدین بتوهم اینکه بچنگیزیان مدد رسیده فرار اختیار نمایند. این تدبیر نزدیک بود مؤثر شود ولی جلال الدین مقاومت بخرج داده سپاهیان خود را قوت قلب بخشید و لشکر قوتوقو را منهزم کرد و با او همراهانش بر اسب سوار شده بتعقیب مغول تاختند و قوتوقو شکسته پیش چنگیز رفت.

بر اثر این فتح مسلمین عموم بلاد شادی بسیار کردند و سلطان جلال الدین و ویران او را نیز از برکت هزیمت مغول انبساط فوق العاده دست داد تا آنجا که لشکریان و خدمه او گوشه‌های اسرای تاتار را برای تشفی خاطر بامیخ سوراخ میکردند و با این عمل آتش کینه خود را نسبت بچنگیزیان اندکی تخفیف میدادند.

بعد از آنکه خبر فتح جلال الدین بشهرهای خراسان و جنوب ماوراءالنهر رسید مردم بسیاری از این بلاد شورش کردند و تاجنه های مغول را بقتل رساندند و یکی از اولین نتایج این فروزی آن شد که چنگیزیان که قلعه و آنج طخارستان را در محاصره داشتند را کرده گریختند.

بعد از فتح پروان بین سران سپاه جلال الدین بر سر تقسیم غنایم نزاع بروز کرد

و هیاتہ اتباع خاصہ سلطان و امین ملک (خوارزمیان و لشکر ترک) و جمعیت سیف الدین اغراق و اعظم ملک و مظفر ملک (جماعت خلیج و ترکان و غوزیان) اختلاف شد و چون در این ضمن بین سیف الدین و امین ملک بر سر تصرف یک اسب از اسبان مغولی نزاع در گرفت و امین ملک تازیانه ای بر سر سیف الدین زد و جلال الدین نیز بازخواستی نکرد سیف الدین و اعظم ملک و مظفر ملک راه پیشاور پیش گرفتند و هر قدر سلطان در دلجوئی ایشان کوشید نتیجه ای نداد، عاقبت جلال الدین بغزنه برگشت و اتباع سیف الدین و اعظم ملک و مظفر ملک هم در حوالی پیشاور بجان یکدیگر افتاده در مدت دوسه ماه هر دسته رئیس گروه دیگر را کشتند و بقیه را هم بعدها مغول از میان برداشتند.

در این تاریخ چنگیز خان از محاصره طالقان و نصرت کوه فراغت یافتند بود و چون خبر فتح جلال الدین را در پروان باو داده بودند از راه بامیان بغزنین می آمدند. **جنگ سند در هشتم شوال ۶۱۸** - چون سلطان جلال الدین تاب اشدریان چنابیز را نداشت غزنین را خالی کرده مصمم شد که از خط سند بگذرد و در سند جمع سپاهی و برگرداندن سیف الدین اغراق و سایر رؤسای قسنوینی که راه خلاف پیش گرفته بودند برآید ولی چنگیز خان شتاب بخرج داده جماعتی را بجلوی او فرستاد و ایشان در گردیز یک منزلی مشرق غزنین بجلال الدین مصادف شدند. جلال الدین آن طایفه را مغلوب کرد و بکنار سند رفت.

چنگیز خان بعد از پانزده روز که جلال الدین غزنین را تخلیه نموده بود بآن شهر ورود کرد و پس از تعیین حاکمی از جانب خود بعقب سلطان بلخار شط سند شتافت.

جلال الدین در صدد تهیه کشتی برای عبور از سند بود که قسنون چنابیزی رسیدند و پیشقراولان ایشان بربک دسته از سپاهیان او که بسرکردگی او در آن بودند زدند و اورخان را شکست دادند جلال الدین با وجود آنکه دأموور بن شخصوسی جهت فراهم آوردن کشتی باطراف فرستاده بود آنقدر فرصتی بدمت نیامده که کشتی کافی جهت عبور برسد فقط یک کشتی فراهم شد و آن را سلطان جهت عبور دادن مادر و زنان حرم خود اختصاص داد ولی آن هم بر اثر تلاطم امواج شکست و عبور از شط ممکن نگردید.

چنگیزیان در کنار سند نزدیک معبر نلاب با اتباع جلال الدین رسیدند ، سلطان جلادت و رشادت بسیار بخرج داد و قلب سپاه چنگیز را شکست ولی جماعتی از سرداران او جناح راست لشکریان سلطان را که تحت سرکردگی امین ملک بود از پای درآوردند و پسر خرد سال جلال الدین را که هفت یا هشت سال بیش نداشت اسیر گرفتند و با هر چنگیز گشتند .

مادر و زوجه و جماعتی از زنان حرم سلطان بسیون تمام از جلال الدین خواستند تا ایشانرا برای آنکه بچنگیز نيفتند بقتل برسانند ، سلطان هم امر داد آن بیچارگان را در سند غرق کردند . امین ملک هم فرار اختیار نموده بطرف پیتاور رفت و در آن حدود بدست عده ای از مغول هلاک شد .

جلال الدین با ۷۰۰ نفر از یاران خود مدتها میجنگید و چون دید دیگر توانائی پایداری در او و کدانش نمانده با اسب بر لشکریان مقدم اردوی چنگیز تاخت و همینهکه اندکی ایشانرا عقب راند خود را باب سند زد و سلامت بخاک هند رسید و او از این تاریخ اسبی را که باعث نجات او شده بود بسیار عزیز میداشت و او را تا سال فتح تفلیس همراه داشت و از سواری معاف کرده بود .

چنگیز خان از بقیه لشکریان جلال الدین هر کس را یافت کشت و از خاندان سلطان اطفال و ذکور را از دم تیغ گذراند و بر طفل شیرخوار نیز رحم نکرد و بقیه حرم جلال الدین را هم اسیر نموده بمغولستان فرستاد و حکم داد تا غواصان در آب سند فرو رفتند و آنچه تقدینه و اشیاء کریمه را که با هر جلال الدین در شط غرق کرده بودند بیرون آوردند و دویسر خود او گدای و جغتای را در آن حوالی گذاشت تا اگر سلطان باز گردد بدفع او قیام نمایند و خود باب جیحون مراجعت نمود .

اثرات ظهور سلطان جلال الدین — در موقعیکه سلطان جلال الدین در مشرق ایران طاموح کرده و با مغول در نبرد بود بخصوص پس از شیوع خیر فتح او در پروان مردم خراسان و جنوب ماوراءالنهر بامید غلبه او سراز فرمان مغول پیچیدند و بسیاری از حکام و شجرتگان ایشانرا کشتند .

از آن جمله دره رو موقعیکه حاکم آن ضیاء الدین علی برای دفع فتنه رخس بانجا رفته و بر مانس شحنة مغولی آن با جماعت پیسته و ران اسیر عازم حرکت بخارا بود

مردم بخيال آنکه حاکم و شحنة از ترس سلطان جلال الدين راه فرار پيش گرفته اند شورش نمودند و هر قدر بر ماس ايشانرا باطاعت خواند امر او را نپذيرفتند و حکم ضياء الدين على را نيز که از سرخس برگشته بود نخواندند .

در اين موقع کوچ تکين پهلوان از رؤسای لشکری جلال الدين با جمع کشميری به رو آمد و شهر را در محاصره گرفت و ضياء الدين على و همراهيان مغول او جز ترك شهر و تسليم آن چاره ای نديدند ولی کوچ تکين بطمع گرفتن مال ديوانی ضياء الدين را بشهر دعوت نمود و چون از او چیزی وصول نشد او را کت و کار فتنه بالا گرفت .

در اين موقع قراچه نوین سردار مغول بسرخس آمد و کوچ تکين با ۱۰۰۰ نفر از اتباع خود گريخت و در دنبال او سرداران ديگر چنگیزی نيز با لشکريان بسيار رسيدند و بازماندگان مردم مرورا بار ديگر طعمه شمشير کردند و از مساجد و عمارات هر چه باقی بود ويران نمودند و چون باز کمان بزنده ماندن مردم و پنهان بودن ايشان داشتند امر دادند تا مؤذنی بانگ اقامه نماز کند ، باین تدبير نيز جماعتی را از سوراخ ها بيرون کشيدند و کشتند و چهل و يک روز بقتل اهالی و ویرانی آبادیها سرگرم بودند .

بعد از مراجعت مغول یکی از اميرزادگان بمر و آمد و جماعتی از ترکمانان گرد او جمع شدند و قریب ۱۰/۰۰۰ نفر در آن شهر ويران اجتماع کردند و این اميرزاده در مدت ششماه در حوالی مروالروذ و پنجده و طالقان بر بنه مغول هجرت و اسبان و اسباب ايشان را بغارت ميگرفت . قراچه نوین دفعه ديگر از طالقان بمر و آمد و در دنبال او قوئو نوین ، این بار چنگیزیان جمعيت ساکن مرو را باقسام شکنجه از قبیل مثله کردن و بر آتش افکندن هلاک نمودند و کاری کردند که در سرتاسر حومه پایتخت سنجر چندان غذائی که معيشت عده معدودی را کفایت کند بهم نرسيد و مطلعین چنين نوشته اند که * مرو آن چنان صحرا شده بود که آفتاب در سايه در آنجا يافته نميشد که آرامگاه حيوان وحشی تواند بود تا آنکه در تاريخ ۸۱۲ هجری بيمن عنایت شاهرخ سلطان بن امير تیمور گورکان آن بلده روی بعمارت نهاد (۱) .

در هرات نيز مردم شوریدند و حاکم و شحنة مغولی را کشتند و ملوک هزاره الدين سهروردی

را بر خود حاکم کردند و چون خبر این واقعه بچنگیز رسید پسر خود تولی را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را جمعاً میکنستی این فتنه بروز نمیکرد ، سپس ایلیچکدای نوبان (۱) را با ۸۰۰۰۰ نفر بهرات روانه کرد و دستور داد که از مردم آن شهر احدی را زنده نگذارد و امر کرد که از خراسان نیز سپاههایی بمدد او برونند لشکریان مغول در چهارستون بهرات حمله بردند و ایلیچکدای نوبان بعد از شش ماه و هفده روز آن شهر را در جمادی الاخری سال ۶۱۹ گرفت و سراسر آنرا زیران کرد و از مردم آن بر هر کس دست یافت روانه دینار دیگرش کرد .

هرویان در مقام مدافعه و محاربه با ت قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانین غایت سعی و کوشش و نهایت جلالت و خون ریزش بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه ۶۱۹ چند روز بی دربی ایلیچکدای جنگهای سخت پیش برده و در هر حربی قریب پنج هزار کس از لشکر از کشته و خسته گردیدند ، اما از کثرت سنگها و منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ نشد و از تپ ها که در زیر خرکها میزدند قواعد بروج با نهادم رسد و روزی یک ناکاه بنجاه هزار گر دیوار افشاده و بر خرکها آمده ، چهارصد مرد نامدار از سپاه تانار تاجر گردیدند و بعد از این واقعه سه روز بنا بر قتل ذخیره کار هرویان باضطرار انجامید و اخلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعی از جمعات جمادی الاخری سنه مذکوره ایلیچکدای نوبان از برج کتک بر سر کوه ایلون بخاکستر اشهار پاشه مهر آسرا شهر را بگرفت و خاک انداز بر فرق منوستان آن دیار ریخته بزخم سستی آبدار رشت حیات مردوزن و دیرو جوان را بگسخت و مدت هفت شبانروز آن لشکر عالمسوز بمشکین و بردن و دندان و سوختن بکاری برداختند و مقدار ۱/۶۰۰/۰۰۰ و کسری از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند ، آنکاه ایلیچکدای بجانب ولایت هرات رفته خون بقصبه آویزه رسید دو هزار مغول را بهرات باز بردانید تا اگر کسی از کوشه بیرون آمده باشد بباران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار سرت دیگر بآن بلده ششاهه قریب سه هزار کس را که بجمع گشته بودند قتل نمودند و بشر سازده نفر که یکی از آن جنم مولانا سرف الدین خطیب قریه جفرتان بود و در تپه کنبه مسجد جامع بنهان شده بودند همچس در هرات زنده نماند ، در تاریخ هرات آورده اند که خون آن بلده از وجود موم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن سازه کس از مسجد بیرون آمد در بازار بر پیش خوان دکان خنواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید ، آنکاه دست بردش مالیده فرود آورده نفت الحیدان که دمی بهراشت زدیم ، بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بیوئات و ولایات نزدیک بآن سازده کس سوخته مدت بازده سال غیر این جهل نفر احدی در آن بلده ناخره و توابع موجود نبود و ایشان در کنبه مسجد جامع که مقبره سلجان غات الدین است پسر میردند و مدت مدید بگونه فاق کشتگان ندی بگردید و در انبار خانها و طویله اسبان گردیده از گندم و حو آبیبه بنظر ایشان درمی آمد یک یک برمی جیدند تا چند منی غله جمع می ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند سد یار کرده آن غله را کاشند باسالی دیگر در وقت ادراک محصول

هر يك را چند مشت گندم و جو رسيد و آن چهل كس مولانا شرف الدين خطيب را بر خود حاكم ساخته باين سختي روزگار ميگذرانيدند تا آن زمان كه اوگدای قاآن بن چنگيزخان متوجه تعمير بلد فاخره هرات گشته امير عزالدین مقدم (۱) و بعضی ديگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادی آن خطه مثال داد .
(حيب السیر ص ۲۶ ج ۳)

طغیان مردم بلاد جنوبی ماوراءالنهر پس از خرابی مرو هرات و نیشابور بزودی خوابید بخصوص که در این نواحی شورش اهالی مثل خراسان حکم قیام عمومی نداشت بلکه مستی هنگامه جو وغارتگر گاهی برینة مغول میزدند و غنیمتی بچنگی می آوردند فقط در سمرقند شورشیان در اوایل سال ۶۱۹ پل جیحون را خراب کردند و راه ارتباط شهر را با خارج قطع نمودند اما همینکه جغتای بان شهر آمد و شورشیان را مقهور نمود پل جیحون را نیز بار دیگر ساخت و ارتباط بین دو ساحل شط برقرار گردید .

مراجعت چنگیز بمغولستان در ۶۱۹ - بعد از فرار سلطان جلال الدین

بهند چنگیزخان اوگدای را بغزنین فرستاد و بنا اینکه مردم قبول ایای کرده بودند توپا بر اثر طغیانی جمیع ایشان را بهحرا کوچ داد و غیر از پیشه وران همه را کشت و غزنه را ویران نموده قوتوقونویان را در آنجا گذاشت و خود از راه هرات بر کشت چنگیز نیز مدت سه ماه در حدود پیشاور و ولایت پنجاب در عقب بازماندگان اشکریان اعظم ملک و سیف الدین اغراق ماند سپس از پیشاور بکابل و حدود جیحون آمد و پس از گذراندن تابستان را در حدود بامیان در پائیز از آن شمل گذشت و بسمرقند آمد و علت این مراجعت شورشی بود که در چین شمالی و تبت بظهور رسیده و حضور چنگیز را ایجاب می کرده است .

در موقع اقامت چنگیز در کنار سند بسبب غنونت هوا آلوده چشم رنجور شدند و فوت اشک ساقط گشت و اسیران بسیار با ایشان بود و در آن حدود بردگان هند نیز گرفته بودند چنانکه در هر خانه ده اسیر یا بیست بود و سازکاری علوفه از پاك کردن برنج و غیر آن تمامت اسیران می کردند و هواموافق مزاج ایشان بود چنگیزخان یا ساداد که در درناک هر اسیری چهارصد من برنج باک داشت بهجیل تمام در مدت يك هفته از آن فارغ شدند بعد از آن هر اسیری که در لشکر است نامهت را بکشند آن بچارگانرا

(۱) امیر عزالدین مقدم هروی ، پیشوای جاهل باقان بود و در ورود تولى بهرات بخدمت و

خبره شی که بامداد بود از جماعت اسرا و هندو اثر نمانده بود و هر چه بتزدیکی آن بود تمامت ایلچیان فرستادند و ایل زدند و ایلچی بتزدیک رانا (۱) فرستاد باوّل ایلچی قبول کرد بعد از آن ثبات نمود لشکر بفرستاد تا او را بکشتند و بکشتند و لشکر بحاصره (انباع) اغراق و غلغله که تحصن کرده بودند بفرستاد و چون لشکر صحت یافتند جنگرخان را اندیشه مراجعت معصم شد تا از راه هندوستان بیلاذ تنگوت ندر رود و چند منزل بر رفت چون راه نبود بازشت و بفرشاور (یعنی بیشاور) آمد و بهمان راه که آمده بود مراجعت نمود.

(جهانکشی جوبنی ص ۱۰۸-۱۰۹ ج ۱)

در مراجعت چنگیز بخارف جیحون پسر دیگر او جغتای مأمور شد که ولایت مکران و سند را مسخر نماید جغتای هم مثل او گدای ولایات مزبور را غارت کرد و این دو برادر نواحی غزنین و سند و کرمان و مکران را بچنان ویران نمودند که اگر جلال الدین باین نقاط بر گردد جهت لشکریان او هیچ نوع وسیله معیشت و اسباب کار فراهم نباشد.

بعد از ویران کردن ولایت فوق او گدای و جغتای نیز راه ماوراء النهر را پیش گرفته در زمستان ۶۱۹ بخارا رسیدند و آن فصل را در کنار رودخانه زرافشان بشکار و استراحت گذراندند. چنگیز در این تاریخ پسر دیگر خود جوجی را نیز که در دشت قبچاق بود بحضور طلبید و غرض چنگیز این بود که در کنار سیحون با پسران بشکار چر که پیر دازد و ضمناً با استان درباب مصالح مالکی که مسخر شده بود صحبت بدارد چه چندین پس از مراجعت از کنار سند بر اثر بدی آب و هوای آن نواحی رنجور شده بود و روز بروز مرضش شدت می کرد و مراک خود را نزدیک می دید.

او گدای و جغتای در کنار آب سیحون باردوی پسر پیوستند و در این موضع در بهار سال ۶۲۰ چنگیز با اصطلاح مفعول نورینا یعنی شورائی با پسران تشکیل داد و در صحرای فلان باشی (شمال کوهپای الکساندر و سکی (۱) و مغرب بحیره ایسی گون) جوجی با ۱۰۰۰۰۰۰ اسب بعنوان تقدیمی بخدمت پدر رسید.

چندی خان تابستان را در بورت قلان باشی بسر برد و پس از اتمام قوریلتای بزرگی که با پسران تشکیل داده بود جوجی را بدشت قبچاق برگرداند و بعد از قتل چند نفر از رؤسای باشی او بنور در ذی الحجه ۶۲۱ با جمیع پسران جز جوجی باردو گاه خاندان اصلی خود یعنی بحوالی نهر کرولن و ائن رسید.

(۱) از القاب سوك هند مثل راجه و در اینجا لابد مقصود یکی از حکام قسمتی از پنجاب است

(۲) Aleksandrovski

چنگیزخان از سمرقند ایلیچی بدشت قبیچاق یش جوجی فرستاد بجه او بعد از فتح خوارزم بواسطه اندک تقارنکه از برادر خود جغتای در خاطر داشت عزیمت آن صوب نموده بود و در آن دیار پیوسته روزگار بصید و شکار میگذرانید . خلاصه پیغام چنگیزخان بجوجی آن بود که آن فرزند باید که باحشم و اتباع از موضع خود حرکت کرده پهنای بیابان و کوه فرو کرده جانوران شکاری برانند و در آن زمستان اوگتای و جغتای در آنجا بصید کردن و جانور پراندن مشغول میبودند و هر هفته پنجاه خرورار (۱) قوم فرستادند چون زمستان پایان رسید در اوایل بهار چنگیزخان از سمرقند متوجه ترکستان گشت و چون از آب سیحون عبور نمود اوگتای و جغتای نیز بوی ملحق گشتند و چون بموضع قلان باشی رسید از آنجانب جوجی جرگه انداخت و بعد از چند روز صفوف جرگه بهم رسید و در موضع آقابرکه چون دایره جرگه دست بهم داد و آن چنگیزخان در میان تاخت و شکار فراوان انداخت و بعد از آن چون شهزادگان و موینان از شکار فارغ شدند بباقی ترحم نمونه داغها بر رانهای ایشان نهادند و همه را رها کردند و چون از شکار فارغ شدند جوجی یش پدر آمده زانو زد و رسم پاپوس بجای آورد و برادران را در بر کشید و برستی گرم نمود و پیشکشی فراوان در نظر پدر کشید از آنجمله ۱۰۰/۱۰۰ سبب گذرانید که بیست هزار خنک بکرنک بود و آن تابستان در آن موضع بسر بردند و چون امراء از اطراف و اکناف خانم مجتمع شدند چنگیزخان قریلتای بزرگ کرده هر یک را فراخور حال خود بعنایات پادشاهانده سرافراز ساخت و طایفه از امراء ایقور را بیاسار رسانید و جوجی در خصمت داد که بجانب دشت قبیچاق رود و خود از آنجا کوچ کرده بعد از قطع منازل و مراحل در ماه ذی الحجه ۶۲۱ باردوی خود رسید و چشم جهان بینش بعد از هفت سال بیدار خواتین و فرزندان روشن گشت ، گویند و قتیکه چنگیزخان بمنزل خود رسید هلاکوخان نه ساله بود و قوبلاغا آن ده ساله هردو باستقبال شتافتند . قوبالان آن در راه خرگوشی شکار کرده و هلاکو آهویی و چون رسم مغول چنانست که اول بار که کوردانان شکار دهند انکشت بزرگ ایشانرا اغامیشی کنند یعنی بگوشت و چربی بمالند بنابراین چنگیزخان هردو بیره خوردند بنفس نفیس خود اغامیشی کرد و طویلهای (۲) بزرگ ترتیب داده آن زمستان را در منزل خود بیش و عشرت گذرانید .

(تاریخ الغی و تاریخ سال ۶۲۱)

مرک جوجی و چنگیز در ۴۲۴ . . بعد از رسیدن باردو شاه اجدادی چنگیز

چون خبر عصیان پادشاه و لایت تنگنوت (تنگت) واقع در شمال تبت را شنید مصمم اردو کشی بآنجا شد و پس از تهیه کار خود بان سرزمین رفت و در نتیجه جنگ عظیمی پادشاه آن ولایت را مغلوب نمود و جمعیت بسیاری از سپاهیان او را کشت و لی در همان حدود مرضش شدت کرده بتاریخ رمضان ۴۲۴ در ۷۲ سالگی مرد و جهانی را از وحشت و عذاب راحت و فراغت بخشید .

شش ماه قبل از فوت چنگیز جوجی (توشی) پسر ارشد او نیز در دشت قبیچاق

(۱) یعنی بارخر

(۲) طوی یا توی یعنی مهمانی و ضیافت .

جان سپرد و در باب مرگ او دو روایت است، بعضی از مورخین نوشته اند (۱) که چون جوجی از پدر سلیم النفس تر بود بقتل مردم و ویرانی بلاد چندان اقدام نمیکرد و پدر را از جهت هلاک مردم و ویرانی بلاد دیوانه میخواند حتی وقتی نیز مصمم بود که با مسلمین بسازد و چنگیز را بقتل برساند، جغتای از این خیال برادر مسبوق شده قصد او را با اطلاع پدر رسانید و چنگیز مخفیانه او را زهر داد.

بعضی دیگر از مورخین (۲) بر این عقیده اند که چون چنگیز نسبت بجوجی بدبین بود پس از مراجعت بمغولستان او را بخدمت خود خواست اما جوجی ناخوشی خورا بهانه کرده از حضور عنبر خواست و چون در این اثنا شخصی از مردم تنگنوت که از دشت قبچاق بمغولستان آمده بود بچنگیز خبر داد که او جوجی را سلامت و سرگرم بشکار دیده است، چنگیز او گدای و جغتای را بسرکوبی جوجی فرستاد ولی قبل از آنکه ایشان برسند خبر مرگ جوجی رسید.

بهر حال در اینکه مابین جوجی با چنگیز و برادر خود جغتای خوب نبوده حرفی نیست، چه پسر ارشد چنگیز میخواست است در حوالی بحر خزر دولت مستقلی داشته باشد و خراسان و مازندران و ولایات شمالی ایران را که جبه و سبتای پیموده و تسخیر نکرده بودند ضمیمه ممالک خود نماید و زیر بار فرمان کسی نیز نرود و همین مسئله باعث رنجش خاطر چنگیز و برادران از او بوده است.

نوشته که قوم مرگیت که ایشان را مکریت نیز گویند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش او و آنکس خان فرستادند و او آنکس خان بچشم شفقت در آن ضعیفه آگریسته نسبت بوی در مقام حرمت میزیست تا وقتیکه چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود، آنگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند بسری از وی متولد گشت و موسوم به جوجی شد یعنی مهان نوریسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و بیوسه میان جوجی و جغتای و اوکدای غبار تقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر قضیه مذکوره در نیش طعن میکردند.

(خیب السیر ص ۴۳ ج ۳)

(۱) متهاح سراج در طبقات ناصری ص ۳۷۹

(۲) رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ و تنوی در تاریخ آلفی.

فصل سوم

سیاست چنگیز و اثرات حمله مغول

حکمت تاریخ در باب چنگیز صاحب کتاب «طبقات ناصری» از نکات چنین روایت کرده است که: «چنگیز خان بوقتی که در خراسان آمده بود مردی بود بلندبالا قوی بنیت، شکرف جبهه، موی روی کشیده سپید شده، گریه چشم، درغایت جلالت و زیرکی و عقل و دانائی و هیبت، و قتال و عادل و ضابط و خصم شکن و دلیر و خونریز و خونخوار (۱)». و منک هونگ (۲) نیز که در سال ۶۱۸ از طرف امپراتور آن چین جنوبی سفارت پیش مغول آمده بود تقریباً به همین شکل او را وصف می‌کند و او را در ظاهر اندام بزرگی جبهه و عریضی پیشانی و بلندی ریش می‌ستاید.

اما از لحاظ صفات اخلاقی چنگیز مردی بوده است باعزم و اراده و بسیار عاقل و مدبر و کاملاً زمام نفس خود را در دست داشته و در مقابل منغلات و مواعع یافتاری و ثبات غریب بخرج می‌داده و تا بسقوه دمیرسیده است از یای نمی‌نشسته و هیچوقت ازین آمدهای ناچار اغتراب و باس بخاطر راه نمیداده و باخونسردی و آرای حوادث را تلقی می‌کرده است.

در موقعیکه سلطان جلال الدین منکبرنی در یروان اشار بان قوتو قونویان را شکست داد و قوتو قو منهزما پیش چنگیز رفت خان از شنیدن خبر شکست بهیچوجه حال سکون طبیعی خود را از دست نداد فقط گفت: «قوتو قونویان عادت داشت که هرگز وقت از معرکه فاتح بیرون آید و هیچگاه مره هزیمت را نپشیده بود، بعد از این شکست بیشتر در کار خود احتیاط خواهد کرد.

در اینکه چنگیز خان یکی از خونخوارترین و بی رحمتترین جهانگشایانی است که تاریخ نام آنها را ضبط کرده شکی نیست چه بقدری که با سر او خون ریخته و آبادی ویران شده است شاید در هیچ عهد و در ایام لشکر کشی هیچ فاتحی بان اندازه صدمه و مصیبت روی نداده باشد بخصوص که چنگیز خیای کینه کش و سخت کش بوده و برای او قتل عام

(۱) طبقات ناصری ص ۴۷۳ (۲) Meng-Hung

يك شهر عظيم و نابود ساختن چندین گروه نفوس و كشتارزن و طفل و عاجز بيك اشاره لب هيچ عظم و اشكال نداشتند ولی بسايد اقرار كرد كه فتح آن همه بمالك و اداره آن سرزمين های وسيع بدون داشتن هوش و لياقت و كفايت و كاردانی امکان نمی یافته مخصوصاً نبايد تصور كرد كه چنگيز از سياست خالی بوده و فقط بعشق كشودن بلاد و قتل نفوس لسكرگشي ميكرده بلكه بايد گفت كه چنگيز فاتحي بوده است كه برای اجرائی مقصود و سياستی از برداشتن موانع و محظورات سرراه خود هر نوع سخت كشي و صدمه و ويرانی را بدون درمأی تأمل و احتياط جابر ميشمرده و جزئيل بمراد بهيچ امری ديكر توجه نداشته است .

تمام سعی او در ابتدای امر باز كردن راه تجارتي و طريق كاروانی قديم بين ايران و چين (راه ابريتم) بوده و برانداختن اقوام اويغور و قراختائی و تاتار را كه مانع رفت و آمد كاروانها و موجب ناامنی راهها شده بودند بهمين نيت اقدام کرده و وقتی كه بممالك خوارزمشاهی هم سرحد شده نسبت بسلطان محمد شرايط ادب و احترام را رعایت نموده ولی اقدام اين پادشاه در برانداختن دولت قراختائی و شكستن سد يكه بين ممالك اسلامي و حالت اقوام تاتار و مغول وجود داشت و غرور و عجب و سوء رفتار او با فرستادگان چنگيز و خيال تسخير چين و غيره موجب تحريك غضب خان مغول را فراهم کرده و هجوم او را به ممالك اسلامي باعث گردیده است .

نسبت عدای كه بعضی از موزخين بيمعرض معاصر چنگيز باو داده اند با اينكه در نظر اول عجب می آيد دور از حقيقت نيست . چنگيز خان يكنفر بيابان گرد بی غرضی بوده است كه برای غلبه بر اقوام و قبایلي كه همه همجنس او محسوب ميشده و در خونخواری و بی رحمی نیز از او سليم تر نبوده اند (۱) و سيلدای ديگر جز قتل عام و حكم شمشير نداشته و اين طريقه ای بوده است كه آنها جميع همسایگان او در حق هم اجرا می كردند . كشتار بی نظير سلطان محمد خوارزمشاه از مردم سمرقند در سال ۶۰۹ و تعرض لسكریان پدر او ب مردم عراق در سال ۵۹۰ و قتل و غارت تفليس در ۶۲۳

(۱) تاتارها ، تايها ، سلسله امراطوران كين ، تنگوت ها ، فراخائان ، خوارزمشاهان ،

حشی افاغنه آريائی براد كه در يرحمی از مغول عقب نمی مانند .

بدست پسر اسلطان جلال الدین منکبرنی از همین قبیل بوده و در شتاعت با طرز شتار و رفتار مغول فرقی نداشته است .

چنگیز خان در کشتارهای جمعی و قتل عامها ، مثل بکثرت میرغضب بی خانمانه ، مأمور ، اجرای حکم می کرده و بین فقیر و غنی زخرد و بزرگ و مرد و زن و مسالم و غیر مسلم فرقی نمی گذاشته و در این عمل زشت هم از طریق عدالت و بیطرفی اجرائی نمی جسته است مخصوصاً شخص او برخلاف چند نفر از فرزندان خود و بعضی دیگر از کشورگشایان (از قبیل تیمور و نادر) در کشتار نفوس نیز خود داری و خون سردی را بحد کمال میرسانده و هیچوقت بر اثر غلبه خشم و غضب پیاره ای حرکات فظیح از قبیل درآوردن چشم اسرا و بریدن گوش و بینی و ساختن کله مناره دست نزده است . بعضی از مورخین چنگیز را برئیس قبایل فن یعنی آتپلا و هجوم لشکریان او را بطوفان یاسیلی تشبیه و ایاتار مغول را در حکم مهاجرت دسته ای از صحرا اردان گرفته اند . تهیات چنگیز بر او ، جمله بممالک خوارزمشاهی و احتیاط و تدبیر او در لشکرهای لشکری و داشتن نظامی منبسط و استفاده از مستاورین و مردم خبره و راهنمایان و حرکت لشکرها بر طبق نقشه ای صحیح تشبیه فوق را کاملاً نالذیب نمایند و میگویند که در لشکرگشی چندین همه امور از روی دستوری درست و موافق روش و نظامی انجام می گرفته .

درازی عمر چنگیز و از دست ندادن هیچکدام از قوای جسمانی و عقلازی تا دم مرگ نیز دلیل صحت مزاج او و رعایت اعتدال در زندگانی و عیش و نوش است ، چند نفر از احلاف چندین چنانکه خواهیم دید (مثل جهتای و ارکدای و دیول) پس از جدایی با همدیگر با اقامت در شهر دستخوش عسرت و تنگنا و مزخرفات زندگانی شده و غالب ابام را بمسرت و سستی گذرانده اند در صورتی که چنگیز دست از سادگی بدویت نسته و از تیفکی عنوان بشراب متوجه شده و چندان بار آبشار را در قبولی عادت بسختی ملامت کرده است .

خوف او در دل لشکر بی نهایت بود و همه او را بر خود سرور معظم و حاکم او را حکم آسمانی می شمردند و معتقد بودند که جز او نباید در سر اسر زمین حاکم و آید و آید و وجود داشته باشد .

نافرمانی نسبت به چنگیز و سرپیچی از حکم او بمنزله ارتکاب گناهی عظیم بود چه بمقیده مغول فرمان خان از آسمان می آمد و طغیان بر او حکم طغیان بر خدا داشت . کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود . زیرا وزیر کردن تیشابور از طرف مغول پس از قتل تاجار داماد چنگیز وریشه کن کردن بامیان بر اثر کشته شدن هوتو جن پسر جغتای از روی همین عقیده بود .

چنگیز خان در حدل جان بود که در تمام لشکرگاه هیچکس را اسکان نبودی که تازیانه افاده از راه برگرفتی جز مالک آنرا و دروغ و دزدی در میان لشکر او خود کس نشان ندادی و هر عورت که در تمام خراسان و زمین عجم بگرفتندی اگر او را شوهر بودی هیچ آفریده بدو تعلق نکردی و اگر کافر را بر عورتی نظر بودی که شوهر داشتی شوهر آن عورت را بکشتی آنگاه بدو تعلق کردی ، و دروغ امکان نبودی که هیچکس بنگوید و این معنی روشن است ، در شهر سنه ۶۱۸ کتاب این طبقات منهاج سراج را که از تهران بطرف غور باز آمده شد در قلعه سنکه که آنرا خول مانی گویند قلک خسام الدین حسن عبدالملک را دیده آمد ، ناگاه برادرش منک تاج الدین حبشی عبدالملک که او را خسرو غور لقب دادند (۱) از طرف طالقان باجارت چنگیز غور باز آمد ، این حکایت از وی مسام افتاد . او گفت وقتی ما از نزدیک چنگیز خان بیرون آمدیم و در خرگامی نشستیم اقلان جری (۲) که من با او آمده بودم با چند نویز (۳) دیگر حاضر بودیم و بزرگتر آن همه اقلان جری بود دو مغل را بیاوردند که دوش بوقت یتاق گردید لشکر هر دو در خواب شده بود ، اقلان جری گفت ایشان را کدام مغل آورده است آن مغل که ایشان را آورده بود آواز داد که من آورده ام ، گفت گناه ایشان چه بود بازگویی گفت ایشان هر دو بر پشت اسب بودند من میکشتم و نفخس یتاقیان میکردم بدیشان رسیدم ایشان را در خواب دیدم ، تازیانه بر سر اسب ایشان زدم که شما گناهکار شدید که در خوابید و بگذاشتید ، امروز ایشان را حاضر کردم اقلان زوی بدان دو مغل کرد که شما در خواب بودید هر دو اقرار کردند که بودیم ، فرمان داد که یکی را بکشند و سراورا در جمد دیگری بزنند و گرد تمام شهر بگردانند ، آنگاه دیگر برابکشند ایشان همه خدمت کردند و در حال آن فرمان بجا آوردند ، من در تعجب بماندم ، اقلان جری را گفتم که کواه و حجت آن مغل را نبود چون بدانستند جزای ایشان کشتن خواهد بود ، اقلان جری

(۱) در ابتدای اشغال چنگیز خان بحصار نصرت کوه یعنی در ۶۱۷ خان مغول چند نفر از سرداران خود را باداماد خویش قوتوقونویان و اقلان جری و ۴۵۰۰ هزار نفر مأمور فتح بلاد غور و خراسان کرد و ایشان تمام بلاد طنخارستان و غور را غارت نمودند و بس از محاصره قلعه آستیه از قلاع غور حکمران آن سهسالار تاج الدین حبشی بن عبدالملک چون تاب مقاومت نداشت با مغول صلح کرد و مغول او را نزد چنگیز خان بردند و او منک تاج الدین را خسرو غور لقب داد و با اقلان جری غور باز فرستاد ولی او بس از شکست سلطان جلال الدین از در مخالفت با مغول درآمد و بدست ایشان کشته شد .

(طبقات ناصری ص ۳۴۴-۳۴۵)

(۲) جری یعنی حاجب (۳) نویز یا نویان یعنی شاهزاده و امیر .

گفت چرا عجب میاید ترا ، شما تا زیکانید چنان کنید و دروغ گوید ، مثال اگر هزار جان در سر آن شود کشتن اختیار کنند و دروغ نگویند که دروغ گفتن کسانان باشند یعنی نازیکان ، از این چیزهاست الهندای تعالی بالای ما بر شما فرستاده است . (طبقات ناصری ص ۳۷۴ - ۳۷۵)

چنگیز چون بهیچ دین و ملتیی معتبر ایمان نیاورده بود از تعصب و رجحان ملتیی بر ملتیی و برتری دادن بعضی بر بعضی اجتناب می کرد بلکه علما و زهاد هر طایفه را اکرام و اعزاز مینمود (۱) و پسران او در ضمن تسخیر بلاد غالباً هر جا دانا و عالمی را می یافتند و او را لایق خدمت پدر خود می بیند داشتند سلامت روانه حضور چنگیز می کردند .

در شهر سنه ۶۲۳ کتاب این طبقات مزاج سراج را اتفاق سفری افاد بطرف تبریز آن چون بهرقاین وصول بود آنجا امامی دیده شد از اهل تبریز اسان که او را فاضل و حیدالدین بوسنجی کهنی رحه الله ، آن امام تقریر کرد که من در حادثه شهر هرات بود (یعنی در تسخیر آن شهر بدست تولی) هر روز بر موافقت غازیان سلاح مشوشده می و بر سر بازه رفتم و سورت سواری نگاه داشتمی روزی در میان جنگ و غوغا بر سر باره شهر هرات بودم با سلاح تمام از خود و جوین و غیره آن ناگاه ای من از سر باره خطا کرده بجانب خندق در اقدام خائنه سستی یا کوهی بر روی خاکریز من اقدام و بنده نجاه هزار مغل مرتد دست بشرو سناک بر من میداشتند با غلطان و بان اشکرفار اقدام بدست جمعی که بجاک دریای فصیل و روی خاکریز و میان خندق آمده بودند زغار شده و این آمده به موضعی بود که ولی سر خاکریزان در مقابل آن خیمه نصب کرده بود بر کنار خندق و اسار مغل در نظر او جانه میداد چون دهن از بازه بقدر بیست گز بر روی خاکریز نافر خندق که سهل از چهار بود غازیان فرود آمده می عالی بمصدا خود مرا نگاهداشت که هیچ زخم بمن نرسیده و هیچ عضو از اعضای من شکسته نشده بود ، چون بمن بر زمین رسیدم جمعی را بتعییل بدو آنداد آنشخص را زخم بازید و بر جوجه زخم نهادند بدام آن فرمان چون مرا نزدیک تولی بردند در من نظر کرد و فرمود که بدیدید با هیچ زخمی ندارد و چون هیچ زخمی نبود فرمود که تو چه کسی از جنس آدمی یا دبو یا فرسه یا بویفتی از اسمای آنگ (۲) داری بصدق بازگویی تا حال چیست من روی بر زمین نهادم و زخم آمدن آندی چهاره ام از جنس دانه بدان و دعا گویند اما یکنجیز با من بود گفت با توجه بود روی بر زمین نهادم و زخم آمدن ، چون به اندیشهی بر من افتاد بدان سعادت در عصمت بماندم ، تولی را این عر خداست من موافق افتاد و بنظر رسانا در من نگریست و فرمود که این شخص مرد عاقل است و دانا لایق خدمت و دانا زبان باشد ، او را اسار و مابدهاست تا بدان خدمت برده شود ، فرمان داد با مرا یکی از مغلان موم سریدند ، چون از فوج بلاد آسان فارغ شد مرا با خود بخدمت خنکرتخان برد و وضع باز داشت و بهیچ کس از من نامی باز نهم و مبداه ملازم درگاه او بودم ، بپوسه از من اخبار آسما و سلاطین عجم و دوانه عالمی موم سریدند و من محمّد عبید السلام از ظهور عن وجهانگری من هیچ اعلام داده بود ، من بدش داشتم اما درین عر ، و ج

(۱) جهانکشی جویی ص ۱۸۱ ج ۱ (۲) بمغولی یعنی خدای تعالی

روایت کرده اند بر لفظ او رفت که دل من گواهی میدهد که تو راست میگوئی ، تاروژی مرا در انسانی کلمات مرا فرمود ، از من قوی نامی باقی بخواهد ماند در گیتی از کین خواستن محمد اغزی یعنی سلطان محمد خوارزمشاه ، برین لفظ میگفت و اغزی بر لفظ مغولی دزد باشد و این معنی بر لفظ او بسیار میرفت که خوارزمشاه پادشاه نبود دزد بود اگر او پادشاه بودی رسولان و بزرگانان مرا نکشتی که با تر آرمند بودند ، پادشاهان رسولان و بزرگانانرا نکشتند ، فی الجمله چون از من پرسید که قوی نامی از من بخواهد ماند من روی بزمن نهادم و گفتم که اگر خان مرا بجان امان دهد يك کلمه عرضه دارم فرمود که ترا امان دادم گفتم نام جایی ماند که خلق باشد ، چون بندگان خان جمعه خلافت را بکشند نام چگونه باقی ماند و این حکایت که گوید ، چون من این کلمه تمام کردم تبر و کمان که در دست داشتم بپنجاخت و ضایع در غضب شد و روی از طرف من بگردانید و شت بطرف من کرد ، چون من آثار غضب در ناسیه نامبارک او مشاهده کردم دست از جان سستم و امان از حیات منقطع گردانیدم و با خود یقین کردم که هنگام رحلت آیم ، از دنیا بزرخم نفع این ماعون خواهم رفت ، چون ساعتی بر آمد روی بمن آورد و گفت که من بر او مرد عامل و هوشیار بدانستم بدین سخن مرا معلوم شد که ترا حقش کامل نیست و اندیشا ضمیر تو اندکی بیش از پادشاهان در جهان بسازند هر جا که نای اسب لشکر محمد اغزی آمده است من آنجا شمش میزنم و خراب میگردانم باقی خلاق در اطراف دنیا و ممالک دیگر پادشاهانند حکایت من ایشان خواهند کرد ، مرا بش او قربت نماید و از پیش او دور افانم و از میان لشکر بگریختم و خدای تعالی را حمد و ثنا گویم و از آنجا خلاص یافتم .

(طبقات ناصری ص ۳۵۳ -- ۳۵۴)

مشاورین چنگیز - چنگیز خان در باب امور لشکری و کشوری از مطلعین و

راهداران و ارباب اطلاع استفاده بسیار می کرد و همه وقت در اردوی او از این جماعت عده ای بودند مخصوصا تجار و کاروانیان مسلمان که از ممالک دور دست میرسیدند و بواسطه مسافرتهای زیاد از احوال بلاد خارج مغولستان معلومات بسیار داشتند بچنگیز خان در این مورد خدمت فراوان می کردند و از این طبقه حتی از حدود سال ۶۰۰ هجری جمعی در دستکاد او بودند و از طرف او نزد سلاطین بسفارت با انجام مأموریتهای دیگر میرفتند چنانکه در موقع اشکر کشی چنگیز بمملکت ختا یعنی چین شمالی یکی از مسلمین جعفر نام از جانب او نزد آلتون خان برسالت رفت و آلتون خان او را محبوس نمود اما جعفر از حبس گریخت و از راهی مخفی پیش چنگیز آمده احوال مملکت ختا و آلتون خان را تقریر کرده و چنگیز از راهی که جعفر پیموده بود بر سر آلتون خان تاخت و ممالکت او را مسخر نمود (۱) .

چنگیز خان با اینکه نسبت به بیچیک از دشمنان خود رأفت و رحمی نداشت

باز میان همدیگر صلح جوی بی آزار و بیابان نشینان غارتگر دزد فرق فاحش می گذاشت چنانکه اویغورها و مسلمین و چینی ها را بنخود نزدیک میکرد و برخلاف ازمنچوها و تنگوت ها و ترکان خوارزمی و افغانه نفرت داشت و با ایشان بسختی معامله نمود.

خان مغول چنانکه گفتیم از متمدن ممالک مغلوبه مخصوصاً از مسلمین و چینی ها و اویغورها مصاحبین و مشاورین داشت و معروف ترین مشاورین او سه نفر بودند:

معمودیلواج از مسلمین و تاتاکوس از اویغورها و یلوچوت سایی از چینی ها.

یلوچوت سایی که بسال ۱۱۹۰ (۵۸۶ هـ) تولد یافته اصلاً از مردم چین شمالی بوده و پدر او در خدمت سلاطین کین سمت وزارت داشت. این شخص در ابتدای جوانی بتحصیل علم و حکمت رغبتی پیدا کرده و در نجوم و جغرافیا و ادب رنج برده و کتب فراوان در این رشته ها جمع آورده بود و در ۱۲۱۳ (۶۱۴ هـ) حکومت شهر یکنانگ را داشته است.

موقعی که چنگیز خان این شهر را گرفت یلوچوت سایی بعزت پناه ای که عموم مردم ختا نسبت بسلاطین کین داشتند در خدمت چنگیز داخل گردید و از این تاریخ معزز و محترم شد مخصوصاً چون مردی زیرک و مدبر بود و بنجوم نیز آشنائی داشت و مغول نیز ستاره شناسان و علمای احکام نجوم را احترام فوق العاده می کردند روز بروز مقامش در دستگاه چنگیزیان عالی تر میگردد.

مردی از طایفه تنگوت که بساختن امان مشهور و بهین علت پیش چنگیز هرگز بود بسبب عرب منزلی که نزد خان مغول داشت بوسه مآفت برای موی که جز بچناجویی و لشکر کشی بامری دیگر توجه ندارند وجود یکنفر ادیب دانشمند مثل یلوچوت سایی بچه امان میآید و چون این سخن بگوش یلوچوت سایی رسید او را مخاطب ساخته گفت: همانطور که برای ساختن امان اسناد کارگری لازمست در اداره ممالک نیز وجود کارگران بهیچر از ضروریانست. بعد از آنکه این جواب را بچنگیز خان رسانیده پیش ازیش بر منزلت و مقام او افزود.

یلوچوت سایی در تمام لشکر کشی های چنگیز با او همراه و در جمیع کشتارهای او شاهد عینی بود و با اینکه جسارت مخالفت با سیاست چنگیز را نداشت هر قدر میتواند بیچارگانرا از کشته شدن نجات می بخشید، مرضی را دوا و غذا می داد و کتب و

نسخ نادره را از حرق و غرق میرهاند و کاری را انجام می داد که نیم قرن بعد از او خواجه نصیرالدین طوسی در خدمت خونریز دیگری یعنی هولاکو عهده دار آن شده. نفوذ و حسن تدبیر یلوجوت سالی جلوی بسیاری از خشونت های مغولان را لا اقل در چین که وطن او بود و بحفظ آن علاقه قلبی داشت گرفت چنانکه در سال ۶۲۲ بعد از مراجعت چنگیز از ممالک اسلامی جان تمام هموطنان خود را از خطری بزرگ نجات داد باین شکل که در این تاریخ چون انبارها از غله و خزانه از پول و پارچه های قیمتی خالی بود در شورائی که برای چاره جوئی تشکیل یافت یکی از سرداران چنگیز اظهار داشت که از چینی ها در کارهای دولتی و جنگی هیچ نوع استفاده نمی توان کرد، بهتر آنست که تمام ایشانرا بکشم و ولایاتی را که مسکون کرده اند مرتع حیوانات و مزرع غلات قرار دهیم، خان مغول هم با این نظر مخالفت نکرد و نزدیک بود که باجرای آن حکم دهد ولی یلوجوت سالی بمیان افتاده بچنگیز فهماند که بجای این کار میتوان بوسیله وضع مالیات بر محصولات و مال التجاره و اراضی و پارچه و غله یعنی عموم مایحتاج قشون را تأمین نمود و باین اقدام زشت دست نزد خان مغول این پیشنهاد را پذیرفت و با گرفتن سالی ۴۰۰۰۰ کیسه غله و ۸۰۰۰۰ قطعه ابریشم و مبلغ گرافی پول از سرخون مردم ختا در گذشت.

این مرد حکیم مدبر در عهد چنگیز و پسرش او گدای بتدریج قسمت شرقی ممالک مغول را بوضع چین اداره کرد و کار آشنا نمودن مغول را بتمدن و آداب چینی بآنجا رساند که در عهد فوبیلای آن برادر هولاکو قسمت شرقی ممالک چنگیزی نقشی شد از ممالک امپراطوران سابق چین چنانکه نفوذ مشاورین و مدبرین مسلمان با لخره خانان ترکستان و ایلخانان مغول ایران را بدین اسلام آورده تمدن و آداب ایرانی را بایشان آموختند و ما شرح این موضوع را عنقریب ذکر خواهیم کرد.

یاسای چنگیزی - قبل از چنگیز خان مغول باقتضای زندگانی بدوی بیک سلسله عادات و عقاید و آداب قومی داشتند که بعلمت آشنا نبودن ایشان بنحط و سواد مدون نیز نبود؛ چنگیز خان بعضی از آنها را رد و غالب را باقی گذارد و از خود نیز احکام و قواعدی بر آنها افزود و در واقع بآنها جنبه رسمیت داد و امر کرد که اطفال مغول خط او یغوری بیاموزند و احکام و قواعد فوق را در طومارها بنویسند و در خزانه پادشاهزادگان خاندان چنگیزی نگاه دارند.

هریک از این احکام و قواعد را بمغولی یاسا^(۱) که بمعنی حکم و قاعده و قانون است می گویند و مجموعه آنها یعنی علومارهای مکتوب بخط^۲ اورغوری را که جامع جمیع احکام و آداب رسمی مغول بوده و چنگیز خان آنها را امضا و تصویب کرده یاسانامه بزرگ می خواندند^(۳) و آن عبارت بوده است از دستورها و احکامی راجع بتعبیه لشکر و تخریب بلاد و مصالح ملک و ترتیب شوری راجع بکارهای بزرگ و لشکر کشی های مهم و انواع مجازات ها و راه و رسم زندگانی مغول در حرکت یا اقامت و غیره و مرسوم چنین بود که هر وقت خانی بر تخت می نشست یا حادثه ای عظیم روی می نمود یا شاهزاده گان جمعیتی می کردند یاسانامه بزرگ را مورد معالعه قرار می دادند و بنای کارها بر آن می گذاشتند.

یاسانامه چنگیزی در میان مغول فوق العاده محترم و مقدس بوده و هیچکس جرأت تخطی از مناصب آنرا نداشته و مغول بدرجه ای که مسلمین بقرآن و حجید احترام میگذارند آنرا عزیز می دانسته اند.

یاسانامه چنگیزی حتی بعد از بر افتادن سلطنت اولاد او از ایران از طرف تیموریان نیز مورد احترام و رعایت بوده و در موقع باز دادن و راندن سیاست و غذا و غیره بر طبق آن عمل می نموده اند.

(۱) این کلمه که اصل مغولی آن دزاسات است در اصل فارسی و عربی یاسکان و تلفظ از قبیل یاسا و یاسه و یساق و یساق و یسوق منبسط شده و در اصل یاسام و یاسامه یا امیری اطلاق میشده و چون یک قسمت از یاسا نامه چنگیزی راجع بمجازاتها و ساسانیا بوده و مجازات غالب تعصبات و خطایا نیز قتل معین گردیده بتدریج یکی از معانی یاسا سال و مراد شده و عبارات یاسار رساندن و یاسا ملحق گردانیدن را مورخین تاریخ مغول بمعنی شکنج اسمعال داده اند و اسم مصدر این کلمه یعنی یاسامیشی نیز بمعنی سیاست و اداره امور معین و مصداق گردیده است.

غیر از کلمه یاسا احکام و اوامر حتمی و خانی را بکلمه اورغور یاد نموده اند و این لغت در مغولی بمعنی آداب قومی و دستور اجدادی است.

با کلمه یاسادرشتب تاریخ مغول غالباً کلمه یوشون نیز درجه شده و در این لغت هم مغولی و بمعنی روش و طریقه و رسم است.

(۲) یاسانامه بزرگ را یوشون گویند و معنی یوشون در لغت و شرح دانایان باشد

(تاریخ و صاف ص ۵۶۰)

تقی الدین مقریزی (متوفی سال ۸۳۵) میگوید:

عده لشبری از مغول که ایشان را بزر خریدند و یا در جنگها اسیر کرده بودند در مصر مقیم شدند و جماعتی از آن طایفه هم فرارا باین سرزمین آمده دریناه سلطان تیرس قرار گرفتند و مصر و شام از مغول برکردید.

این جماعت در مساجد شام و مصر و مکه و مدینه بنام برک خان نواده چنگیز اقامه نماز میکردند و سلاطین مصر و امرا و اشکریان هم چون از جنگیز و جانشینان او وحشت داشتند در احترام گذاشتن بچاندان جنگیزی با ایشان شرات مینمودند.

این عده مغول بعثت آنکه در میان مسلمین تربیت یافته و باحکام اسلام و قرآن آشنا شده بودند حق را با باطل مخلوط و آداب اسلامی را با مراسم قومی خود مزوج نمودند باین شکل که در امور مذهبی از قبیل نماز و روزه و حج و بنای ابنیه خیر و دستگیری از اینام اختیار نمودند بقاضی القضاة و امینداشتند و از او در باب اخلاف زن و شوهر و داین و مدیون و هر امر مذهبی دیگر استشاره میکردند ولی در خصوص آداب فحش و رافع تعدی ظالم از ظلم و بیاساهای جنگیزی منوط میشدند و امرای ایشان که ب حفظ نسب مغولی و اصل تاتاری خود علاقه داشتند شخصی را بعنوان حاجب اختیار کرده بودند که باینگونه حوائج رسیدگی کند و بر طبق بیاساهای جنگیزی دعاری را قطع و فصل نماید و این شخص علاوه بر وظیفه فوق عهده دار امور دفتری و اداری امرای مغول نیز بود.

(نقل از مقدمه کاترمر (۱) بر جامع التواریخ رشیدی)

چینی ها را از قدیم عادت بر این جاری بود که گفته های روزانسه امیر اطوران خود را یادداشت کنند، مغول نیز این عادت را از چینی ها فرا گرفتند و سخنانان پادشاهان خود را روز بروز می نوشتند و آنها را بعد از مرگ ایشان آشکار می کردند ولی در نوشتن تمام آنها آزاد نبودند بلکه هر سخن را که خان اجازه می داد ضبط مینمودند و گاهی که می خواستند معنی آن پوشیده بماند عبارات خود را مسجع و مغلق ادا می کردند؛ این قسم سخنان خانان مغول را که پیش مردم مرعی و محترم بوده بمغولی بینک که بمعنی دانش و حکمت است می گفتند و بینک های چنگیز خان محترم و بعد از مرگ او مثل بیاساهای او مورد استفاده و مراجعه بوده است.

آداب مغول - طوایف مغول و تاتاری که تحت سرکردگی چنگیز خان بممالک

آسیای شرقی و مرکزی و غربی حمله کردند و بعد ها دامنه استیلای خود را بحدود دریای مدیترانه و اروپای شرقی و مرکزی نیز بسط دادند بشرحیکه دیدیم از قبایل مختلفه بودند و این قبایل که همه بنژاد زرد و شعب مختلفه آن تعلق داشتند قبل از ظهور

(۱) کاترمر (Quatremere) از مشرفین معروف فرانسه و ناشر قسمتی از جامع التواریخ رشیدی

چنگیز و استقرار یافتن در ممالک متمدنه آباد بیدویت و چادرنشینی و انتقال دائم از محلی بمحل دیگر سرمیکردند و زندگانی ایشان در نهایت سادگی و سختی و پستی می گذشت. در این جنس زندگی ها بخصوص وقتی که مردم بی استعداد باشند و متمدن نیز ایشانرا بخود راه ندهند و وسیله ای برای اقتباس تدابیر مثل مستعد با تصرف و وسایل تمدن فراهم نباشد طبیعت شهرنشینی و سکون و آرامش طبع دیده نمیشود بلکه ایام عمر مردم مثل ایلات حالیه در طلب چراخور بییلاق و قشلاق و دستبرد و غارت و نزاع دائمی با متمدنین یا بابدویین دیگر می گذرد و جنگ و آداب تغلب و تسلط شغل شاغل مردوزن می شود و فرا گرفتن آنها از کوچک حاکم ضروریات حیاتی را پیدا میکند.

در میان این قبیل طوایف حاکم و امر از آن کسی است نه یاخود و یا پدر او بهوش و تدبیر و زور بر اقران ممتاز شده و سایرین را بقوه کاردانی و ریختن خون و اجرای احکام سخت تحت نفوذ بپذیرد مخصوصا هر قدر استعداد زیرستان در پذیرفتن نصایح و فهم مصالح کمتر باشد سختگیری و بی رحمی بیشتر لزوم پیدا می کنند و در این صورت اگر فرمانروا یاخان قبیله اندکی ضعیف و مستی از خود نشان دهد دولت و قدرت اوسپری میشود و دیگری که ازار قسمی تر و سخت گس تر باشد جای او را میپذیرد یا آنکه اساس اتحاد قبیله بکلی از هم می پاشد.

چنگیزخان یکی از همان رؤسائی است که بزور شمشیر و تدبیر و یاسانهای بسیار سخت نه تنها قبیله کوچات اجدادی را تحت نظم و امر خود آورده بلکه قدرت خود را بر سایر طوایف ترک و مغول نیز قبولانده و همگی این اقوام را که قبل از او بدستبرد بهم و نزاع دائمی سرمیکرده اند متحد و تابع یات حاکم نموده و قوای کوچک و منشست ایشان را برای اجرای مقصودی بزرگتر مجتمع ساخته و مورد استفاده خود قرار داده است.

در ابتدای حمله چنگیزخان مساهما در همراهان او اکثریت با مغولان اصلی بوده وای این جماعت که در همان بدو امر هم چندان زیاد نبوده اند هر قدر بیشتر آمده و زیادتر جنگ کرده از جهت عدد کمتر شده اند و چنانچه برای آسودن جای تالمات اشکر خود را پر کنند از مردم ممالک مغلوبه مخصوصا از آنها که با مغولان اصلی قرابت نژادی و اخلاقی داشته اند (مثل زایمانها و کرانیت ها و تنگوتها و ترکان قبیچاقی و قنقلی و

قراق و اویغور) عده‌ای را بعنوان لشکری اختیار نموده و مثل طایفه خود مطیع يك امر و حکم و تابع همان یاساها و نظامات کرده است تا آنجا که در اواخر کار این عناصر خارجی از حیت عده بر مغولان اصلی فزونی یافته و در قشون چنگیز اکثریت باترکان و مغولان مغلوب گردیده است.

مقصود از آداب مغولی رسوم و عاداتی است که در میان این طوایف مختلفه معمول بوده و اولاد چنگیز پس از مخلوط ساختن رسوم مغلوبین ترك و مغول بایکدیگر آنها را از اسبان فرا گرفته و بعد از جرح و تعدیل و آمیختن با آداب قومی خود بآنها جنبه رسمیت داده اند.

چرین وضع زندگانی عموم اقوام مغول و ترك بمناسبت اتحاد نژاد و جنس معیشت بدوی یکی بوده این نوع آداب هم در میان جمیع ایشان تقریباً يك شکل داشته و کمتر اتفاق می افتاده است که طایفه‌ای از مغول عادت و رسمی داشته باشند که سایر قبایل آنرا ندارند و معمول ندارند.

بعد از غلبه مغول بر ممالک متمدن چین و ایران و اقامت در شهر آداب مغولی تغییر صورت فاحش حاصل کرده و با اینکه بظاهر صورت بایستی آنها نیز آداب متمدنین بلاد مغول را محکوم و مغلوب سازند و همانطور که سلاطین و امرای مغول جای پادشاهان و امیرانطوران قدیم این ممالک را گرفته بودند آداب مزبور نیز جای آداب معموله متمدنین را بپرند درست این امر بعکس شد و فرزندان چنگیز دوسل بعد از او کاملاً محکوم حکم آداب رعانای مغلوب خود گردیدند و دست از عقاید و آئین و مراسم اجدادی برداشتند یعنی وزرا و مشاورین و ارباب هنرچینی و ایرانی و اویغور و عیسوی انتقام مغلوبیتی را که بزور شمشیر دیده بودند بقوه تدبیر از مغول گرفتند و زبان و مذهب و اصول اداره و حکومت خود را برایشان تحمیل کردند.

در تصادم دو قوم بایکدیگر وقتی که از جهت استعداد فطری و جنس معیشت بین آنها اختلاف دلیلی باشد مآلاً غلبه با قومی است که قوه تدبیر و تصرف و هنر اداره و سیاستش بیستر و تمدن و آداب قومی یعنی بنیان زندگانی فکری و روحیش بحقیقت متکی تر باشد بخصوص اگر افراد آن ضامنی قوی مثل ادبیات لطیف و سرگذشت پرافتخار و داستانهای ملی در دست داشته باشند و باتذکر آنها رشته اتصال خود را با گذشته اجدادی خویش محکم نگاه دارند.

استیلای خانه بر انداز مغول بسیاری از آبادیهای معتبر چین و ماوراء النهر و ایران و عراق و شام را از میان برد و عده بی شماری از فضلا و علما را کشت و کزورها مجلد کتاب و نسخه های گرانبهارا در خاک نیستی مدفون کرد ولی بمحو قوم چینی و ایرانی و زبان و ادبیات این دو ملت باستانی متمدن موافق نیامد بلکه شعله شور ملیت ایرانی و چینی که اندک مدتی بر اثر سردی دم مثنی بیابان نرد غارتگر یست شده بود بتدریج سر کشید و فرزندان چنگیز را مروج دین اسلام و بودائی و آداب زبان فارسی و چینی کرده رابطه ایشان را بایورت اولی و همچنان اصلی بکلی منقطع نمود.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ترک آداب از طرف ملت قوم و قبول آداب قوم دیگر از آموزی نیست که بزودی صورت گیرد و در طول زندگانی یک نسل و دو نسل واقع شود چه هر قدر هم در این باب سعی بعمل آید باز زمانرا در آن دخالتی عظیم است مخصوصا این حکم در باب عادات و مراسم که برای تبدیل آنها موجب آنی مهم در میان نباشد بیشتر صدق میکند و گاهی نیز می شود که آداب غالب و مغلوب باهم امتزاج حاصل کند و از این عمل یک رشته آداب دیگری بوجود آید.

راست است که آداب مغول بعد از استیلای ایشان بر ممالک متبذنه مغلوب آداب متمدن نردید ولی باز بسیاری از آنها که موجب بر ترک آنها نبود (مثل قبول مذهب مغولین) و یا چنگیزان بعلمت تعلق بخان خود آنها را معمول می داشتند (مثل یاساهای چنگیزی) مرسوم و مرعی ماند و بمغولین نیز سرایت کرد. ما در اینجا ذیلا بباره ای از آداب و مراسم مغول که در ایام حکومت فرزندان چنگیز بر ایران معمول بوده اشاره می کنیم و شرح تاثیر آداب اسلامی و ایرانی را در مغول برای موقع دیگر می گذاریم.

چون همراهان چنگیز خان از طوایف مختلفه مغول و تاتار بوده اند از تغار صفات و ممیزات نژادی نمیتوان جمیع اسیان را تحت یک عنوان آورد بلکه باید گفت که لشکریان چنگیزی مثل تاتارهای امروزی اگر چه همه تحت یک اسم و عنوان آمده باز در ظاهر قیافه و طول قامت و رنگ پوست و وضع بیانی و جسمه مختصر اختلافاتی بایکدیگر داشته اند.

باتمام این احوال باز در میان جمیع اقوام مغول و تاتار یک رشته علائم ظاهری و ممیزات

نژادی باقیست که ایشانرا از سایر اقوام غیر مغول ممتاز و مشخص میکند و در جمیع ایشان نیز کم و بیش ظاهر است .

بطور کلی تاتار ها مردمی هستند دارای گوشه‌های بزرگ و مو وریش و سبیل کم و صورت پر گوشت دارای چین های فراوان و گونه های برجسته ، فاصله مابین دو چشم پهن و یلکها ضخیم و چشمها بادامی شکل است . اندازه متوسط قد در میان تاتارها از ۱/۶۱۴ متر است تا ۱/۶۸ . رنگ موهای ایشان سیاه و رنگ پوستشان زرد یا قهوه‌ای روشن و بینی های پهن و منخرین باز است .

رنگ چشمان غالباً تیره روشن و متمایل بکبودی است و در میان تاتارها مخصوصاً فرزندان و اعقاب یسوکای بهادر پسر چنگیز خان را که از طایفه قیات بوده چون چشمان کبود تیره داشته اند مغول بورجین یعنی اشهل میگویند و مقصود از قبیله بورجین قیات فرزندان و نوادگان پسر چنگیز بوده است .

نظر شخص چنگیز خان خصوصاً باین بوده که طوایف مغول مطیع خود را بشکلی تاه دارد که بوسیله آن بدویان چادر نشین همه وقت برتمدن شهر نشین غالب باشند بهمین جهت بهیچیک از آداب تمدن توجه نداشت بلکه مغول را از اختیار شهر نشینی منع می کرد و خود او جز بمراجعت بسرزمین اصلی اجدادی و ادامه همان زندگانی بدوی اظهار علاقه نمی کرد .

مغول بعادت عموم بدویان در زیر چادر ها منزل میگردند و مقام خود را دریلاق یا قتلای بزبان مغولی بورت یا اردو (۱) میگویند و بنا بر این عادت حتی بعد از تسخیر ممالک متمدنه و احقیناج باقامت در پایتخت هم باز برای خود محلهائی را بعنوان ییلاق و قشلاق اختیار می کردند و در تابستان وزمستان باحشام و خبول و مواشی بآن نقاط میرفتند و اشخاصی بنام یورنجی قبلا برای انتخاب مقام مناسب جهت خان و حواشی او باطراف سفر می نمودند و منازای لایق برای این کار اختیار میگردند و خان مغول با اتباع و احشام و اغنام خود بانجا میرفت و چادر های موئین یا نمیدی اردوی خود را برپا مینمود و کسان او نیز در زیر همین قبیل چادرها یا کلبه هائی که از شاخ و برگ درختان میساختند

(۱) این کلمه که در السنه اردوئی نیز داخل شده بتدریج مجازاً معنی لشکر و همراهیان خان یا پادشاهرا پیدا کرده و بهمین معنی هم در فارسی مصطلح است چنانکه لغت Herold در زبان فرانسه که تعریف شده کلمه اردوست همین مفهوم اخبار را با آنک تفاوت معنی دارد .

در اطراف بورت جان مثل می گرفتند و پس از انجام مسلسل و حرکت از آن بورت عموم لوآرم عبر منقول اقامت مثل گانه های خویش و عسره را آس میزدند اردو های سلاقی و قشلاقی جانان معول حکم شهر بر ری را داشت چنه علاوه بر کثرت چادرها و کلبه ها و رنادی جمعیت، همراه جانان همه نوع مردم از مسی و فاضلی و رؤسای لشکری و سسه و ران و تجار حرکت می کردند و اهل حرف و صنایع ر سله و ران بخرند و فروش صنایع خود می بردند و جمع حوائج اردو را رفع می نمودند

جانان معول در این قسبل اردو ها عالیا ساها را دکان و افریای خود را را شور در امور مهمه مثل انتخابات رئیس جانان و اردو که بهای مهم متوسط و رسیدگانی که ایشانرا الهی میخواندند احضار می نمودند و این قسبل سورجی ها در زبان معولای فوربای میگفتند

عادت معول این بود که اصغر پسران جانان از بورت اصلی اجدادی نامر خارج شود و در تقسیم املاک پدر با ادران سهم میبندد پس از مرگ جانان فقط در اجدادی را املاک شود چنانکه بعد از وفات حکم ر جانان حوالی ابراهیم خان با و حاکم پس فرزندان او تولی رسید و این قسمت نسبت سهم سایر پسران حاکم او حاکم و دو ساند در این تقسیم سن^۱ اولاد جانان بر منظور میسند

معول زبان و همخوانان^(۱) معناد احضار می کردند و عادت جانان اینسان این بود که بعد از علییه بر مادشاه با امیری و با عقد ایجاب با او دحمر احوالها را با او کشته بودند روحه^۲ او را بروحیت میگردید چنانکه جمایر جانان هم در وضع اینها بود و عدد زبان و همخوانان او را با ۵۰۰ میسند اند

بعد از مرگ تکمیر معول بخصوص روسا عموم زبان و همخوانان او از آن فرزندان او می رسید و او میباید هر کدام از آنها را با بی عاریت با او میسند نادوسان خود در ساورد و با آنرا را آزاد نماید

حون معول زبان بسیار احضار می کردند و در تقسیم زبانان هم در اولویت را به فرزندان میبندد نه ماد ا این رده ای که این ارس ر حیح داشت چنانکه در میان به سر چیکر بهها چهار ارس سوختن و حیره رین سوان